

چرا مارکسیست ها از ویکی لیکس دفاع می کنند؟



مصاحبه با مازیار رازی

صفحه ۱۱

به بهانه آغاز طرح هدفمندسازی یارانه ها

صفحه ۴

جنبش چپ و راهکارها در برابر موج نئولیبرالیسم

صفحه ۶

به مناسبت ۱۶ آذر ۸۹، روز دانشجو

صفحه ۹

یادداشتی کوتاه به بهانه افشای اسناد از سوی مؤسسه ویکی لیکس

صفحه ۱۳

بیانیه تروتسکی پیرامون افشای معاهدات محرمانه

صفحه ۱۵

اسرار محرمانه بین المللی، باید افشا گردد!

صفحه ۱۶

کارگران روزمزد و غیرصنعتی: فراموش شدگان طبقه کارگر

صفحه ۱۷

بریتانیا: طرح افزایش شهریه دانشگاه ها

صفحه ۱۸

اشغال دانشگاه کمبریج در بریتانیا

صفحه ۲۰

بحران ایرلند: بدیل دیگری وجود دارد

صفحه ۲۲

مطالب ارسالی

صفحه ۲۴

Militant

دی ۱۳۸۹ سال چهارم- دوره دوم- شماره ۳۸

میراث مارکسیستهای انقلابی ایران



سر مقاله

مارکسیست های انقلابی و نتایج ناشی از حذف یارانه ها

سینا پازوکی

دولت جمهوری اسلامی ایران اجرای طرح حذف یارانه ها را رسماً آغاز کرده است. قیمت های بنزین، گازوئیل، آرد، گاز، برق و آب که همگی تأثیری مستقیم و حیاتی بر زندگی مردم دارند از ساعات آغازین اجرای طرح به یکباره چندین برابر شد، و این تنها شروع حملات دولت سرمایه داری به معیشت مردم خواهد بود. تأثیرات پلکانی و تخریب گر این طرح بر زندگی توده ها طی هفته ها و ماه های آینده به شکلی ملموس و زننده به چشم خواهد آمد. اجرای این طرح از نظر نگارنده بزرگترین و تأثیرگذار ترین اقدام در تاریخ معاصر ایران خواهد بود. حیات اقتصادی این کشور، و زندگی روزانه مردم، از حالا دچار تغییر و تحولات شگرف خواهد شد، چنان که این سال ها را به "قبل از حذف یارانه ها" و "بعد از حذف یارانه ها" تقسیم بندی خواهند کرد.

ادامه در صفحه ۲



هدف من در این یادداشت بررسی این طرح، از نگاه اقتصادی و نتایج صرفاً اقتصادی آن نیست، در این مورد به حد کافی نوشته شده و نقدها و افشاگری هایی نسبت به آن در میان روشنفکران رد و بدل گشته است. هدف اصلی، طرح بحثی در مورد موقعیت مارکسیست ها و یا سوسیالیست های انقلابی از زمان اجرای این طرح به بعد است.

جمهوری اسلامی ایران از زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی به این سو، رویای اجرای این طرح را برای برداشتن بار سنگین پرداخت یارانه ها از شانه دولت و ضمناً افزایش توان رقابتی خود و ورود به بازارهای جهانی، در سر می پروراند. اما مهم ترین عاملی که این رژیم را از انجام آن باز داشته بود، ترس حاکمان از نتایج سیاسی و اجتماعی ناشی از چنین اقداماتی بود. توده های مردمی که در سال ۱۳۵۷ ابتدا با تظاهرات خیابانی، و از پاییز همان سال با اعتصابات کارگری، به ویژه در بخش نفت، کمر رژیم شاه را شکستند، پیش از هر چیز، به دنبال دست یافتن به اصلی ترین حقوق خود برای یک زندگی شایسته، یعنی مسکن، کار، نان و در کنار آن، آزادی بودند. گرچه "آزادی" ای که در اولین روزهای انقلاب به دست آمده بود، به زودی پس از تثبیت حاکمیت جدید مورد تهاجم بی امان قرار گرفت و طی سال های بعد اثری از آن باقی نماند، اما تا همین چند سال پیش، به لطف پرداخت یارانه ها (به شکل غیر نقدی) از سوی دولت، فشارهای اقتصادی بر مردم تا حدی کنترل شده بود. دلیل عدم حذف یارانه ها، نه علاقه رژیم، بلکه ناتوانی آن ها در انجام این کار، بوده است؛ در دو دهه ابتدایی حیات جمهوری اسلامی، حذف یکی از اصلی ترین خواسته های مردم برای انقلاب، که همان رفاه اقتصادی بود، اقدامی احمقانه می مانست و رژیم عمدتاً به دلیل فشارهای عمومی از سوی جامعه توانایی این کار را نداشت. در واقع شاید بتوان گفت که یکی از مهم ترین علل ادامه حیات جمهوری اسلامی، پرداخت یارانه های غیرمستقیم بر کالاهای اساسی و مورد نیاز بوده است. به عبارتی همین کمک های دولتی بود که بسیاری از مردم و اقشار آسیب پذیر را از طغیان باز می داشت و آنان را به سوی انقلابی دیگر نمی برد. اما از زمان قدرت اصلاح طلبان تا به امروز، این رژیم در پی حذف این یارانه ها بوده است. جمهوری اسلامی ایران برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی، دریافت وام های کلان از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، گشودن درهای واردات سرمایه از کشورهای بزرگ، با پیش شرط حذف یارانه ها

برای آزادسازی قیمت ها و نهایتاً به حداقل رساندن دخالت "رسمی" دولت در اقتصاد رو به روست. این اقدام رژیم تهران، حمله وحشیانه به معیشت توده های میلیونی مردمی است که تا دیروز، دریافت غیرمستقیم یارانه ها از لحاظ اقتصادی کمک بزرگی به آنان بود. آماده سازی زمینه برای ورود سرمایه به ایران، و پیوستن به تجارت جهانی، با بیرون کشیدن نان از سفره های مردم همراه است، همان عاملی که مردم در طلب اش، رژیم پیشین را با آن قدرت نظامی فراوانش به خاک انداختند.

جمهوری اسلامی از ابتدای حیاتش بارها با چالش های سیاسی بخش الیت (نخبه) جامعه، همان دانشجویان و روشنفکران رو به رو بوده است؛ دهه قبل، بحران ۱۸ تیر، و سال گذشته نیز بحران های پس از انتخابات ریاست جمهوری از این دست هستند. اما هیچ یک از این بحران ها نه آن قدر قدرت داشت که رژیم را به فروپاشی برساند، نه آن چنان پایه اجتماعی قوی و دائمی را به دنبال خود می دید. اما مسأله معیشت توده های میلیونی، با بحران هایی مثل ۱۸ تیر و انتخابات ۸۸ کاملاً متفاوت است. تفاوت اصلی در موتور محرکه این جنبش های اعتراض نهفته است. جنبش های اصلاح طلبی و یا اعتراضاتی که در پی بازپس گرفتن رأی خود بودند، خواسته اصلی شان (بدون آن که بخواهیم در این جا به جنبه ارزشی یا ماهوی آن شعارها توجه کنیم)، "آزادی های سیاسی" بوده است، مطالبه ای که برای همه گیر شدن آن نیاز به تبلیغات بسیار زیاد است، گرچه همین تبلیغات هم، امکان همگانی شدن این خواسته ها را فراهم نمی کند. مردمی که مهم ترین دغدغه شان فراهم کردن غذای روزانه، مسکن و تحصیلات فرزندان شان است، اهمیت چندانی به خواسته ی آزادی بیان و یا راه اندازی کانال تلویزیونی غیر دولتی نمی دهند. این توده ها چنان در تهیه نان روزانه غرق شده اند (که این مسئله فقط در ایران صادق نیست و در اکثر کشورهای جهان دیده می شود) که مطالبات دموکراتیک را موضوعی بی ربط به خود می دانند، یا در واقع اصلاً وقت فکر کردن به آن را ندارند. ترغیب یک کارگر برای شرکت در انتخابات به بهانه ایجاد آزادی های سیاسی، کار سختی است، شاید برخی از پیشروان کارگری به دلیل درک سیاسی شان و برای هموار کردن بیان خواست های اقتصادی دست به چنین اعتراضاتی بزنند، ولی توده های کارگری، حداقل در چنین شرایطی که توصیف شد، پای این خواسته ها نمی آیند، زیرا مسخ در زندگی روزمره و مبارزه در راه بقا هستند. نیازی به



جرقه ای شعله های انفجارش توده های کل مردم منطقه را نیز گرم خواهد کرد. مانند آن چه در روسیه تزاری روی داد، از زمان شروع جنگ شرایط معاش توده ها رو به افول نهاد و به بهانه جنگ میهنی وضعیت اقتصادی بد و بدتر شد، همین مسائل شرایط را برای بالا گرفتن و انفجار جنگ فراهم کرد، جنگی که تنها در انتظار کشیدن ماشه یک اسلحه بود، و تظاهرات ۸ مارس ۱۹۱۷ حکم این محرک را ایفا کرد. شرایط ایران نیز در آینده و به دنبال یک جرقه، که می تواند حادثه ای غیر قابل پیش بینی باشد، به کلی دگرگون خواهد شد. جنگ پنهانی که میان توده و سرمایه در رگ های کشور در جریان است، ناگهان به خیابان ها و کارخانه ها کشیده خواهد شد، و زمینه یک انقلاب اجتماعی را خواهد چید.

اما وظایف انقلابیون در حال حاضر چیست؟ بگذارید مقایسه ای بکنیم میان انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه و انقلاب ۱۳۵۷ در ایران. در هر دو انقلاب، نه انقلابیون و مارکسیست ها، هیچ یک شرایط انقلابی را "ایجاد" نکردند، هر دو در آن دوران به دخالتگری در میان معترضین پرداختند. اما تفاوت بین انقلابیون ایرانی و روسی بسیار زیاد بود. در روسیه، و پیش از آن که روزهای توفانی ۱۹۱۷ فرا برسد، یک حزب انقلابی، که طی چندین سال مبارزه، آبدیده شده، نظراتش را سیقل داده و در میان پیشروان کارگری ریشه های محکمی به دست آورده بود، توانست رهبری مردم را بر عهده بگیرد و توفان را به یک انقلاب اجتماعی تبدیل کند. بلشویک ها در بهار ۱۹۱۷ گروهی کوچک، اما حرفه ای و آب دیده از انقلابیون بودند، اما در پاییز همان سال اکثر کارگران پیشرو و فعالین کارگری خود را "بلشویک" می نامیدند و کارگران نمایندگی خود در شوراهای کارگری را به اعضای این حزب سپردند. در ایران ولی این طور نبود. در ایران یک حزب لنینی پیش از شروع بحران ها تشکیل نشده بود، و تلاش برای ایجاد نطفه این حزب در زمان وقوع بحران نیز بی فایده بود. در نتیجه انقلاب ایران به راحتی به انحراف کشیده شد و جناح های غیرانقلابی موفق به فریب توده ها و واداشتن آن ها از تسخیر قدرت شدند و، قدرت به جای طبقه کارگر، به دست یک گروه دیگر از نمایندگان سرمایه داری افتاد؛ انقلابی که می توانست یک انقلابی اجتماعی باشد، تنها شکلی سیاسی به خود گرفت.

انقلابیون شرایط انقلابی را نمی سازند، بلکه خود را برای آن آماده می کنند. شاید پنجاه سال طول بکشد تا چنین شرایطی

ارائه آمارهای دقیق اقتصادی نیست تا نشان دهیم که حذف یارانه وضعیت اقتصادی میلیون ها ایرانی را حدی اسفناک تنزل خواهد داد و همین نانی که که تا دیروز در سفره هایشان موجود بود را از آن ها خواهد گرفت. این می تواند بهانه و سرآغاز بزرگترین بحران اجتماعی در تاریخ معاصر ایران باشد، زیرا اینبار توده های میلیونی، به زور فشار اقتصادی، "وادار" به دخالت گری در عرصه سیاسی خواهند شد. کارگران، معلمان، پرستاران و دیگر اقشار تحت استثمار، نه به دلیل خواست خود، بلکه به اجبار وارد صحنه مبارزه خواهند شد، آن ها "تصمیم" به مبارزه نمی گیرند، بلکه خود را در میان یک جنگ بی رحمانه برای بقا خواهند یافت، و "مجبور" به جنگیدن خواهند شد.

پرولتاریا و بورژوازی از زمانی که پا به عرصه وجود گذاشتند، همیشه در یک جنگ دایمی با هم بوده اند، منافع متضاد این دو، عامل اصلی این جنگ است. مبارزه بین این دو، یعنی بین کار و سرمایه، همیشه علنی و شدید نیست، شاید برای مدت ها این جنگ حتی به چشم نیاید، اما هیچ وقت از میان نمی رود، بلکه یکی از این از میدان به در شود. این جنگ از درون کارخانه، هر روز، و در سطح اجتماع از اولین روزهای شکل گیری نظام اجتماعی نوین جهانی وجود دارد. اما در برخی دوره ها، این جنگ، ظاهری عریان و شدیدتر به خود می گیرد. وجود این جنگ الزاماً به معنی وقوع اعتصاب ها و تظاهرات نیست، صرف وجود تضادهای ذاتی در منافع این دو طبقه مولد جنگ میان این دوست. این جنگ همیشه وجود دارد، اما همیشه در حالت اوج قرار نمی گیرد. زمانی که فشار به پرولتاریا چنان شدید شود که او را به پای اقدامات عملی جدی تر بکشاند، این مبارزه نیز حالتی جدی تر و خشن تر به خود می گیرد. دوره آتی (روز های پس از حذف یارانه ها) می تواند مبارزه پرولتاریای ایران و بورژوازی را به این حالت بکشاند. شرایط برای شدیدتر شدن این جنگ با این حمله به معیشت توده های مردم آماده تر می شود. پرولتاریای ایران در ماه های آینده به راستی چیزی جز زنجیرهایش را برای از دست دادن نخواهد داشت و به واسطه شرایط، مجبور به دخالتگری فعال در زمینه مبارزه سیاسی خواهد شد. گرچه خواسته اصلی پرولتاریا یک خواسته اقتصادیست، اما هر مبارزه اقتصادی، به خصوص چنین مبارزه بزرگ و همه گیری، مسلماً یک مبارزه سیاسی نیز خواهد بود. جامعه ایران به زودی به انبار باروتی تبدیل خواهد شد که با کوچکترین



به بهانه آغاز طرح هدفمندسازی یارانه ها



کیوان نوفرستی

سرانجام دولت اعلام کرد که طرح هدفمندسازی یارانه ها، به طور رسمی از روز یکشنبه (۲۸ آذرماه سال جاری) آغاز می شود. ^(۱) پیش از این قرار بود تا با اجرای طرح هدفمندسازی، به ۶۰ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر، هر فرد ماهانه ۴۰ هزار و پانصد تومان (و چنانچه در دهک افراد آسیب پذیر باشد، ۴۴ هزار تومان) یارانه نقدی تعلق گیرد و بر این اساس، دولت نزدیک به ۵ هزار میلیارد تومان اعتبار، برای توزیع یارانه نقدی در فاز اول، یعنی ۵ ماهه باقی مانده سال جاری، در نظر گرفته بود. ^(۲) این بار اما احمدی نژاد اعلام کرده است که میزان یارانه نقدی به ۴۴ هزار و پانصد تومان افزایش می یابد و بدین ترتیب دولت باید ۲۴۲ میلیارد تومان بیش تر از بودجه در نظر گرفته شده پرداخت کند. به علاوه، طبق گفته احمدی نژاد اگر یارانه نان به صورت دائمی پرداخت شود، در سال ۹۰ دولت باید رقمی معادل ۳۱ هزار و ۴۵۲ میلیارد تومان یارانه نقدی پرداخت کند. یعنی ۱۴۵۲ میلیارد تومان بیش تر از برآوردهای قبلی. ^(۳) که به وضوح و بر خلاف ادعاهای احمدی نژاد، این یعنی شمارش معکوس برای حذف تدریجی یارانه ها و آزادسازی قیمت ها.

در مورد تبعات منفی اجرای هدفمندسازی (به خصوص مسأله تورم) و شرایط حادث اقتصادی ایران، بارها و به تفصیل صحبت شده ^(۴)، که به همین جهت من هم از ذکر آن می گذرم. اما آن چه در این بین، بیش از هر چیز جلب توجه می کند، از یک سو هراس شدید "کارشناسان" نظام و هشدار "لیبرال ها" از نحوه اجرای طرح، و از سوی دیگر تمهیداتی است که دولت به خشن ترین و عریان ترین شکل ممکن برای مقابله با این پیامدها در نظر گرفته.

ایجاد شود؛ مسئله مهم، آماده بودن انقلابیون، و سازمان یافته بودن آن ها در یک حزب پیشرو انقلابی است. ارنست مندل، در یک از مقالات درخشان خود با عنوان "احزاب پیشتاز" (مارس ۱۹۸۳) یکی از مهم ترین وظایف حزب پیشروی انقلابی را این گونه توضیح می دهد: "پس از هر موج خیزش مبارزه طبقاتی و خیزش آگاهی طبقاتی، نقطه عطف فرا می رسد و فعالیت واقعی توده ها کاهش می یابد، آگاهی به سطوحی پایین تر سقوط می کند و فعالیت تقریباً به صفر می رسد. نخستین عملکرد یک سازمان پیشتاز انقلابی، آنست که تداوم دستاوردهای تنوریک، برنامه ای، سیاسی، و سازمانی دوره گذشته، یعنی دوره فعالیت طبقاتی و آگاهی طبقاتی بالای کارگران، را حفظ کند؛ [سازمان پیشتاز انقلابی] به مثابه حافظه دائمی طبقه و جنبش کارگری است، حافظه ای که به نحوی در برنامه ای تدوین شده است که شما در آن می توانید نسل جدیدی را آموزش دهید و بدین ترتیب لازم نیست تا این نسل جدید از ابتدا و از طریق مداخله کنکرت در مبارزه طبقاتی همه چیز را از نو شروع کند."

نطفه این حزب پیشتاز انقلابی باید پیش از اوج گیری بحران ایجاد گردد، در مبارزات کارگری شرکت کند، در میان فعالین ریشه بدواند و کادرها و نظرات خود را در جریان حوادث سیقل دهد، تا بتواند از این شرایط انقلابی برای رهبری آن به سوی یک انقلاب سوسیالیستی استفاده کند. مانند آن چه بلشویک ها در سال ۱۹۱۷ انجام دادند. آن ها مدت ها گروهی کوچک و ناشناخته برای توده ها بودند، اما در شرایط بحرانی، خود و نظریاتشان را به سطح رهبری جنبش رساندند، گرچه پیش از آن یک اقلیت اندک بودند. ایجاد نطفه حزب پیشتاز انقلابی در میان شرایط انقلابی بی فایده است و شانس رسیدن آن به سطح رهبری بسیار اندک.

مسأله محوری برای جنبش سوسیالیستی، در حال حاضر شعار "پیش به سوی تشکیل حزب پیشتاز انقلابی" است. شعاری که گرایش مارکسیست های انقلابی خود را گرد آن متشکل کرده اند. مسلماً توفان آتی در جامعه ایران، بدون حضور آلترناتیو چپ، و برنامه فرمول بندی شده سوسیالیستی که در قالب حزب اجرا و ارائه می شود، بار دیگر از سوی جریانان خرده بورژوا به انحراف کشیده خواهد شد و برای چندین دهه موج رخوت و ناامیدی و تأثیر ضربه شکست بر پیکر پرولتاریا سنگینی خواهد کرد.

پیش به سوی تشکیل حزب پیشتاز انقلابی!



فتنه ها اشراف کامل دارد" و این که "نیروی انتظامی قطعاً در اجرای طرح‌های تحوّل اقتصادی در کنار دولت خدمتگزار و در جهت اجرای قانون خواهد بود".^(۸) چندی پیش نیز شورای امنیت ملی کشور، خبرنگاران و مسئولین ایلنا (خبرگزاری کار ایران، به عنوان تنها منبع قانونی برای پوشش اعتراضات کارگری، که البته زیر عنوان حمایت از حقوق کارگران و انتقاد به دولت، در حال حاضر جانب حضرات اصلاح طلب را دارد) موظف نمود تا اخبار کارگری را با دقت و ملاحظات بیش تری بر روی خروجی ایلنا قرار دهند.^(۹) به علاوه برای مقابله با اعتراضات احتمالی به دنبال اجرای طرح هدفمندسازی، از تاریخ هشتم آبان ماه هم عملیات گسترده ای موسوم به طرح "امنیت محله محور" در بیش از ۲ هزار نقطه در محدوده ۳۷۵ محله به اجرا درآمد.^(۱۰) در حال حاضر، ظاهراً دولت برای جلوگیری از تکرار حوادث تیرماه سال ۸۶ (آتش زدن پمپ بنزین ها از سوی مردم و غیره) سعی دارد تا با اختصاص سهمیه ۵۰ لیتری برای دی ماه امسال، اعلام رسمی اصلاح قیمت ها را به دوره ای دیگر موکول کند.^(۱۱)

بنابراین به روشنی می توان دید که جمهوری اسلامی، نه فقط از شروع نارضایتی ها و اعتراضات شدید مردمی (به ویژه از سوی طبقه کارگر و زحمتکشان) عمیقاً نگران است، بلکه برای حفظ و بقای نظام، به خشن ترین شکل سرکوب روی خواهد آورد. همه این ها، هشدار جدی برای تمامی فعالین کارگری و مارکسیست های انقلابی در شرایط فعلی است.

با توجه به فشارهای روزافزون اقتصادی از یک سو، و افزایش به مراتب بیش تر فشارهای سیاسی و جوّ سرکوب و خفقان از سوی دیگر، این احتمال قویاً وجود دارد که شاهد دوره ای چندساله از رخوت و سرخوردگی فعالین سیاسی و اجتماعی، به ویژه فعالین چپ باشیم (با پایان توهم "سبز" و تسویه حساب حاکمیت با اصلاح طلبان، چندان دور از ذهن نیست که رژیم به زودی حملات گسترده خود به طیف چپ را آغاز کند). هرچند تشخیص مدّت زمان این دوره، با لحاظ کردن بسیاری از فاکتورها، اگر نه ناممکن که بسیار دشوار است، اما دست کم یک چیز قطعی است و آن هم آغاز اعتراضات وسیع توده ای (با حضور طبقه کارگر در رأس آن) پس از این دوره می باشد.

باید به یاد داشته باشیم تأثیرگذاری مارکسیست های انقلابی در دوره خیزش ها و تلاطمات اجتماعی، منوط به آن است

انتقادات حضرات لیبرال، هیچ چیز به جز فرار کردن از زیر بار پذیرش و توضیح پیامدهای اجرای چنین طرحی- چه در ایران و چه در سایر کشورها- نیست. مثلاً آقای غنی نژاد سعی می کند تا در قالب مصاحبه ای، طرح مذکور را چیزی متفاوت از "طرح های تعدیل ساختاری" معرفی کند و ضمناً به دوستان کارشناس خود هم تذکر می دهد که دفاع از این طرح، "از این به بعد" اشتباه است؛^(۵) یا چندی قبل جناب آقای پژوهان، اقتصاددان لیبرال و مدافع سرسخت و دواشسته اجرای طرح هدفمندسازی، اعلام فرموده بودند که "هدفمند کردن یارانه ها قرار بود ما را از زمین بلند کند و به آسمان ببرد، اما این طور که پیش می رود به نظر می رسد از هوا به زمینمان بزند".

البته برای درک بهتر ماهیت انتقاد این آقایان، همین یک پیشنهاد اخیر آقای پژوهان، رئیس فعلی شورای رقابت، کفایت می کند: "به نظر من پرداخت یارانه نقدی باید حداکثر بعد از پنج سال قطع شود؛ چه یارانه پرداختی به خانوارها و چه یارانه پرداختی به تولیدکنندگان؛ هرچند برای تعارف و پنهان کردن سایر مسائل اضافه می کند که "بعد از قطع یارانه نقدی، دولت باید تلاش کند تا یک ساختار جامع تأمین اجتماعی را در کشور ایجاد کند، ساختار جامعی که شامل بیمه درمانی، بیمه بیکاری و بیمه سالمندان برای تمام ایرانیان باشد".^(۶)

اما در کنار این انتقادات جداً "دلسوزانه"، اظهار آمادگی رژیم برای برخورد شدید با هرگونه نارضایتی و مخالفت از سوی مردم کاملاً روشن است. دامنه برخوردهای احتمالی تا جاییست که مدتی قبل، نماینده شهرستان آمل در مجلس گفت "در اجرای این طرح مهم و انقلابی، نباید به خاطر چند نفر رفاه طلب و فرصت طلب که قصد اختلال و بی نظمی دارند کوتاه آمد؛ بلکه باید با آنان قاطعانه برخورد و حتی مجازات اعدام را برای آنان به مرحله اجرا گذاشت"^(۷) (تأکید از من است). حتی پیش از این خط و نشان کشیدن ها نیز سردار احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی کشور در مراسم نماز جمعه (۹ مهرماه ۸۹)، به مناسبت هفته نیروی انتظامی صراحتاً و بدون پرده پوشی اعلام کرد "اگرچه بقایای فتنه سیاسی سال گذشته ادامه دارد و فتنه امروز در اشکال دیگری همچون فتنه اقتصادی، که ممکن است عده ای قصد داشته باشند که هر روز جایی را به اعتصاب و تعطیلی بکشاند، ادامه دارد [...] اما نیروی انتظامی بر کانون شکل دهی این



جنبش چپ و راهکارها در برابر موج نئولیبرالیسم

مزدک پویان

سرانجام پس از کشمکش های فراوان دولتیان و نگرانی های فزاینده ی توده های زحمتکش مردم، طرح موسوم به تحول بزرگ اقتصادی یا هدفمند سازی یارانه ها، رسماً با حذف یارانه ها بر روی حامل های انرژی و دیگر اقلام اساسی آغاز شد. با وجود ماه ها تلاش حکومت برای آماده سازی اذهان مردم، چه از طریق عوام فریبی های بیشمارانه و چه با ارباب و تهدید های مستقیم و غیر مستقیم، جامعه عمیقاً در شوک روانی شدیدی به سر می برد و بارقه های التهاب در گوشه و کنار شهرها کاملاً بارز است. توده های مردم به شدت نگران آینده ی نزدیک خود هستند و فعلاً در حالت انتظار به سر می برند. انتظاری که شاید با گذشت یک یا نهایتاً دو ماه، با فرا رسیدن موعد پرداخت قبوض آب، برق و گاز و همزمانی آن با گرانی هر ساله ی شب عید نوروز به پایان رسد. رژیم از اولین ساعات اعلام آغاز اجرای "این جراحی بزرگ اقتصادی" فضای امنیتی گسترده ای را، به ویژه در شهرهای بزرگ ایجاد کرده است. این خود نشان دهنده ی علم حاکمان به عواقب وخیم این طرح و واکنش احتمالی یا حتی قطعی مردم نسبت بدان می باشد.

در این میان، تحلیل گران و مفسران اقتصادی و سیاسی به غایت در رابطه با عوارض این طرح سخن گفته اند و به گمان نگارنده، بحث در رابطه با پیامدهای اقتصادی وضع پیش آمده به اندازه ی کافی صورت گرفته است. اما از لحاظ سیاسی، بسیاری از رهبران جنبش به اصطلاح "سبز" و نظریه پردازان لیبرال موضعی بس عجیب و البته سردرگم اتخاذ کرده اند که پرداختن بدان ها می تواند روشنگر نکات زیادی باشد.

اقتصاد دانان و سیاستمداران لیبرال که عملاً در برابر این سیاست نئولیبرالی دولتی که خود را منتقد و مخالف آن می دانند عملاً گنج و خلع سلاح شده اند؛ از یک سو با بیان کلیاتی مانند آن چه که وب سایت "جرس" از مواضع کروی و میرحسین موسوی در رابطه با طرح حذف یارانه ها نوشت صرفاً خواستار اصلاح "شکل اجرای برنامه" شده اند. جرس می نویسد: «مهدی کروی و میرحسین موسوی ... از کلیت طرح هدفمندی یارانه ها به عنوان طرحی که در سطح دنیا به عنوان "حرکت اقتصادی بنیادین و اساسی" مطرح است، یاد

که از پیش برای برخورد با دوره صعود اعتراضات تدارک دیده باشند. به عبارت دیگر، باید تأکید کنم که زمان خودسازی مارکسیست های انقلابی و ایجاد تشکیلات، نه در دوره تلاطمات، که به عکس در همین دوره افول مبارزات است.

در شرایط کنونی و در دوره افول احتمالی پیش رو، قاعدتاً هیچ راهی به جز سازماندهی، تشکل و برنامه ریزی (با تأکید به مراتب بیش تر بر جنبه مخفی آن)، انجام فعالیت های تنوریک پایه ای، جمع بندی شیوه های مبارزات ضد سرمایه داری در دوره بحران کنونی سرمایه داری (مانند اعتصابات سراسری و عمومی در کشورهای مختلف) و نظایر این ها، در مقابل مارکسیست های انقلابی و پیشروان کارگری وجود ندارد. اگر فعالین چپ و کارگری، قادر نباشند تا در برهه حساس کنونی، این حداقل وظایف را انجام دهند، بی تردید در فردای اعتراضات، با شکست سنگینی رو به رو خواهند شد.

۲۷ آبان ماه ۱۳۸۹

(1) <http://www.khabaronline.ir/news-116812.aspx>

(2) <http://khabaronline.ir/news-101517.aspx>

(3) <http://www.khabaronline.ir/news-116810.aspx>

(۴) به عنوان نمونه نگاه کنید به مطلب "چند نکته پیرامون طرح هدفمندسازی یارانه ها" از نشریه شماره ۳۵ میلیتانت

(5) <http://www.khabaronline.ir/news-110225.aspx>

(6) <http://thebankers.ir/News/NewsDetail.aspx?Newsid=1831149069>

(7) <http://www.irna.ir/NewsShow.aspx?NID=30108743>

(8) <http://www.khabaronline.ir/news-96738.aspx>

(9) <http://k-en.com/gonagon/khiaban/xyabann78.pdf>

(10) dw-world.de/dw/article/0,,6174296,00.html

(11) <http://www.khabaronline.ir/news-116699.aspx>



کردند و خواستار اجرای "کارشناسی شده" و به دور از "هیجان" این طرح در جامعه شدند» (تأکید از نویسنده است) از سویی دیگر اقتصاددانانی مانند سعید لیلاز، تنها ایراد طرح را وضعیت سیاسی و بین المللی رژیم می دانند و می گویند: «تا زمانی که سدهای مقدماتی تر یعنی سدهای دیپلماتیک و سیاسی مثل تحریمها برداشته نشوند، انتظار نمی رود که در ایران شاهد رشد سرمایه گذاری چشمگیری باشیم. تا زمانی که ایران مسائل دیپلماتیکش را با جهان حل نکرده و در بازارهای بین المللی ادغام نشده، سرمایه گذاری خارجی در ایران صورت نخواهد گرفت. تا زمانی که ایران قوانینش را با دنیا مطابقت ندهد و در واقع قوانین سرمایه گذاری و پایه های حقوقی خود را با پایه های حقوقی جهانی هماهنگ و اصلاح نکند ما قادر به جذب سرمایه های عظیم و سنگین نخواهیم بود» و در جایی دیگر جمشید پژویان، رییس شورای رقابت آرزو می کند که «پرداخت یارانه نقدی به خانوارها و تولیدکنندگان بیشتر از پنج سال ادامه نیابد»!

در واقع، همان طور که در بالا دیدیم، کاملاً مبرهن است که اکثریت مطلق اقتصاددانان لیبرال و اصلاح طلبان نه تنها هیچ مشکلی با حذف یارانه ها، یا به اصطلاح آزادسازی اقتصاد را ندارند، بلکه خود آنان در دولت اصلاح طلب محمد خاتمی، چنین طرحی را در برنامه ی پنج ساله ی سوم گنجاندند. این اقتصاددانان لیبرال در این بین اصولاً هیچ توجهی به پیامدهای وخیم این طرح برای اکثریت مطلق مردم ایران، یعنی توده های کارگر و زحمتکش ندارد. در میان بحث های بی اهمیت آنان مبنی بر لزوم ادغام شدن در ساختار جهانی سرمایه داری، در میان دعوای جناحی آنان بر سر سهم رانت های نفتی که امثال موسی غنی نژاد از تغییر شکل توزیع آن شکایت می کنند، کسی هرگز عنوان نمی کند که اگر اجرای چنین طرح نئولیبرالیستی از سوی دولت پوپولیستی که به دروغ و به نحوی وقیحانه خود را در عرصه ی بین المللی، برای تحمیل مردمان محروم و ستمدیده ی خاورمیانه "ضد سرمایه داری" جا می زند، در چنین "شرایطی" اشتباه است، پس در کدام شرایط صحیح می باشد؟ کسی نمی گوید اگر رژیم در انتخابات نمایشی سال گذشته اش میرحسین موسوی را برنده اعلام می کرد و فضای سیاسی کشور تا این حد بحرانی نبود و دولت نیز، به نحو بی سابقه ای با بحران مشروعیت داخلی روبرو نبود، آیا باز هم اجرای این طرح را "هیجان زده، کارشناسی نشده

و بدون ایجاد ساختارهای لازم" می دانستند؟ اصلاً چرا توضیح نمی دهند که این "ساختارهای لازم" آقایان لیبرال کدام است؟ این ها چطور می توانستند قیمت ها را آزاد و معادل با نرخ بین المللی کنند اما سطح درآمد توده های زحمتکش و محروم ایران را هم تا حد استانداردهای بین المللی شان بالا ببرند؟ چگونه می خواستند حداقل دستمزدها را برابر با نرخ تورم حاصل از حذف یارانه ها افزایش دهند؟ چگونه می خواستند هم زمان با افزایش قیمت حامل های انرژی، که در واقع بنا بر نرخ های جدید بیش از هزینه ی تمام شده ی آن برای دولت است، از یک سو بنگاه های اقتصادی و کارخانجات را از ورشکستگی نجات داده و از سوی دیگر از اخراج گسترده ی کارگران و روند رو به افزایش بیکاری جلوگیری کنند؟ این ها واقعیاتی است که آقایان هرگز بدان نپرداخته و نمی پردازند. این اقدام جمهوری اسلامی، یک بار و برای همیشه افسانه ی "ضد سرمایه داری" بودن اش را در اذهان توده های زحمتکش زدود و سبب شد که از این پس، اپوزیسیون ناسیونال - لیبرال که هنوز از ضربه ی شوک آور ظهور یک جناح شوونیستی و شبه فاشیستی در رژیم "اسلامی" حاکم گیج بود، بر زمین بخورد و عملاً توان مخالفت با شرایط حاکم در کشور را از دست بدهد و تنها به یک سری انتقادات سطحی بپردازد که شاید آن هم پس از نهای شدن و نتیجه دادن چانه زنی های نظام سرمایه ی ایران با جهان غرب، که با باور نویسنده دیر یا زود انجام خواهد شد، تنها به سهم خواهی از جناح تمامیت خواه فعلی حاکم محدود گردد.

در چنین شرایطی که دیر یا زود، اپوزیسیون ناسیونال - لیبرال، چه در داخل و چه در خارج از کشور نخواهد توانست بدیلی برای ساختار نئولیبرالیستی اقتصاد ایران ارائه دهد (گرچه باید در نظر داشت که فضای رسانه ای حاکم بر اذهان زحمتکشان ایران، از شبکه ی خبر جمهوری اسلامی گرفته تا بی بی سی فارسی و صدای امریکا با تمام توان سعی در ایجاد این شائبه خواهند داشت دوستان "دموکرات" و لیبرال "اومانیست" و "آزادی خواه" کماکان بدیل و آلترناتیوی در برابر جمهوری اسلامی می باشند.) وظیفه ی طیف "چپ" به طور علی العموم و "سوسیالیست های انقلابی" به شکل خاص، بسیار مهم خواهد بود.

وضعیت سیاسی "چپ" در ایران، عملاً به مانند سایر نقاط جهان است؛ چپ ایران نیز از همان بحرانی رنج می برد که



برنامگی دانست. افتراق نیروها و فعالین در کنار. اختناق. سیاه. حاکم بر جامعه، بی شک مهم ترین سهم را در ایجاد و پایداری چنین معضلی دارا هستند. اما نیروها و گروه های چپی که مدعی "مبارزه با نظام. سرمایه داری" و "عدم سازش با رژیم. جمهوری اسلامی" هستند و تا کنون نیز چنین خط مشی ای را پیش برده اند، باید با ایجاد یک جبهه ی متحد در برابر. هجمه ی لجام گسیخته ی نئولیبرالیسم. وحشی. حاکم مقاومت کنند و حتی به حملات. تعرضی دست زنند. در قالب. چنین جبهه ای که یقیناً از موازین. دموکراتیک نیز کاملاً برخوردار خواهد بود، "چپ ها" قدرتمند تر و منسجم تر از هر زمان. دیگری در تاریخ. معاصر. ایران امر. مبارزه را پیش خواهند برد. این درست است که برخی احزاب، نقداً خود را حزب. انقلابی. طبقه ی کارگر می دانند و برخی دیگر از گروه ها (به باور نویسنده ی سطور) به درستی تلاش می کنند تا "زمینه های" تشکیل. چنین حزبی به دست. خود. کارگران ایجاد کنند، اما با وجود همه ی این اختلافات. اساسی، در میان همین گروه ها می توان نقاط مشترک. بسیاری را یافت که می تواند موضوع. مبارزه ای مشترک علیه دولت سرمایه داری در ایران باشد. اعضا، فعالین و هواداران. این گروه ها، می بایست با توجه به رعایت اکید. مسائل امنیتی، خود را در هسته ها و کمیته های مخفی متشکل کنند تا ضمن. پیشبرد. مبارزه ی منسجم و متحدانه با نئولیبرالیسم. سرکوبگر. حاکم، در فضایی دموکراتیک، بحث و دیالوگی را که مدت هاست از میان چپ های ایرانی رخت بر بسته بار. دیگر زنده کنند. در چنین فضای سالم، دموکراتیک و واقعی، مطمئناً اطمینان. توده های زحمتکش. تشنه ی آزادی نسبت به جدی، واقعی و دموکرات بودن. گروه های چپ چندین برابر خواهد شد. در این میان، فعالین. داخل. کشور، می بایست در صورت لزوم، خود را از توفان های درون. فتنان. خارج نشین ها خلاص کرده و پاهای خود را بر زمین قرار دهند و پس از مدت ها به هدف. فوری کمونیست ها یعنی متشکل کردن. پرولتاریا به مثابه یک طبقه، که بی شک پیش شرط. اساسی. سرنگونی. سیادت بورژوازی و تسخیر. قدرت است عمل کنند.

پیش به سوی تشکیل. جبهه ی متحد. ضد. سرمایه داری

زنده باد سوسیالیسم. انقلابی

فعالین چپ در سایر کشورها نیز بدان مبتلا هستند و این بحران، چیزی جز رهبری پرولتاریا نیست. چپ. ایران، جنبشی سیاسی است که امروزه و پس از گذشت. بیش از دو دهه، از سرکوبی خونین، بار. دگر سر بر آورده و علیرغم. تمامی فشارهای هر دو جناح. حاکمیت و با وجود انشقاق و افتراق. فرساینده ای که پیکر خونین اش را روز به روز فرسوده تر می سازد، به شکلی تمام قد و با همه ی توان در برابر. رژیم سرمایه ایستاده است.



چپ. امروز. ما که در تحلیل. نهایی، میراث دار. گروه ها و فعالین. چپ. دهه های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ است، می رود تا عملاً و به اجبار. شرایط. حاکم، به تنها آلترناتیو در برابر وضعیت موجود تبدیل شود، فارغ از این که کدام گروه یا سازمان از لحاظ. تئوریک و سابقه ی مبارزاتی، محق تر و صد البته، سالم تر است، مهم ترین پرسش برای همه این است که آیا هیچ یک از این گروه ها و سازمان ها توان. عملی و صد البته واقعی (و نه اینترنتی) سازماندهی مبارزات، هرچند در سطح. محدود را دارند؟ کدام گروه یا سازمان است که بتواند مدعی. توانمندی. برگزاری و سازماندهی. یک اعتصاب. کارگری یا حتی یک تظاهرات. موضعی. خیابانی شود؟ کدام گروه است که بتواند مدعی شود توسط توده های کارگر یا دانشجو، فقط "شناخته شده" است؟ به عقیده ی نویسنده، بدیهی است که هیچ گروه یا سازمانی نمی تواند چنین ادعایی را طرح کند. البته در گذشته همگان، شاهد. رسوایی فضااحت بار. برخی احزاب. "اینترنتی" در پی. چنین ادعاهایی بوده اند و نیازی به واکاوی نتایج. فاجعه بار. آن اقدامات نیست. روشن است که نمی توان دلیل. این ضعف. "کمی" در میان نیروهای چپ را صرفاً کم کاری و یا بی



به مناسبت ۱۶ آذر ۸۹، روز دانشجو



شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

جنبش دانشجویی ایران، با بیش از پنج دهه تجربه غنی مبارزاتی، جنبشی است اجتماعی که فراز و فرودهای بسیاری را از سر گذرانده و حتی در مقاطعی حساس، تاریخ ساز گردیده است. می توان جنبش دانشجویی را در کلیت خود، با وجود آلودگی به نظرات لیبرالی و فرمیستی یا معضلات و اشتباهات قابل نقد بخش چپ این بدنه، حرکتی مثبت، و رو به جلو ارزیابی کرد که شالوده اصلی آن همواره تقابل و مبارزه با استبداد و خفقان، به مثابه یکی از صفات بارز وضع موجود، بوده است.

ما در حالی به استقبال ۱۶ آذر، روز دانشجو، می رویم که سه مشخصه شرایط حاکم بر جنبش دانشجویی- همان طور که پیش تر در بیانیه ای به مناسبت اول مهرماه، روز بازگشایی مدارس و دانشگاه ها بیان شد^(۱)- به شرح زیر است:

اول، افزایش فضای امنیتی دانشگاه ها (از مجرای تصفیه اساتید، صدور احکام زندان و تعلیق برای فعالین دانشجویی، افزایش نظارت از طریق رؤسای انتصابی، نیروی بسیج و مانند آن در دانشگاه ها و غیره)؛

دوم، التهاب سیاسی در محیط دانشگاه ها، که خود بازتاب التهاب سیاسی- اجتماعی و اقتصادی موجود در بطن جامعه می باشد و؛

سوم، پیگیری پروژه اسلامی کردن علوم انسانی، به مثابه حمله ایدئولوژیک حاکمیت به دانشگاه.

جالبست که در این بین، با وجود فرو ریختن بخش زیادی از "توهم سبز" شاهدیم که چگونه برخی از آن به اصطلاح رهبران سبز، مذبحخانه سعی دارند تا به بهانه این روز، جنبش دانشجویی را به اهرم فشار خود علیه جناح دیگر حاکمیت تبدیل کنند و آن را به حرکتی "اصلاحی" در چارچوب نظام تقلیل دهند. به عنوان نمونه کروی در پیمای به تاریخ ۱۳ آذر ۸۹، اعلام کرد "حضور جوانان و دانشگاهیان در تمامی صحنه ها چه در شکل گیری انقلاب، چه در دفاع مقدس و چه در سازندگی و آبادانی کشور، ناشی از دیدگاه ژرف امام به دانشگاه و دانشگاهیان بود" و ادامه می دهد که "حرکت های اصلاحی سالیان اخیر، نقش جوانان و جنبش دانشجویی را به عنوان یکی از مهمترین «گروه های مرجع» در ایران تثبیت کرده است؛ لذا در شرايطی که جامعه ما نیاز به روشنگری و آگاهی بخشی هرچه بیشتر و تبیین راهبردهای اصلاح طلبانه برای عموم شهروندان دارد، و همان طور که بنیان گذار فقید آن امام خمینی یکی از وظایف دانشگاهیان را آگاه سازی ملت می داند، شما جوانان و دانشجویان و دانشگاهیان باید [...] این مسئولیت را به گستره کشور و در جای جای نقاط ایران، بسط و گسترش دهید".^(۲)

البته کروی و سایر آقایان، تعمداً فراموش می کنند که خمینی در اول اردیبهشت ماه ۵۹ و در جمع دانشجویان عضو انجمن اسلامی و سازمان های دانشجویان مسلمان دانشگاه های سراسر کشور گفته بود، "من آن چیزی را که شورای انقلاب و رئیس جمهور گفته اند راجع به تصفیه دانشگاه و راجع به این که باید دانشگاه از این جهاتی که در آن هست بیرون برود تا مستقل بشود تا بتوانیم ما استقلالش را حفظ کنیم، پشتیبانی می کنم"^(۳) و سپس در ۲۷ آذرماه همان سال اعلام کرد که "باید همه اشخاصی که علاقه دارند به این کشور، علاقه دارند به اسلام، علاقه دارند به این ملت، توانشان را روی هم بگذارند برای اصلاح دانشگاه؛ خطر دانشگاه از خطر بمب خوشه ای بالاتر است."^(۴)

۵ سال بعد از به اصطلاح "انقلاب فرهنگی" و تصفیه شمار زیادی از دانشجویان و اساتید دانشگاه، خمینی در ۲۷ فروردین سال ۶۴ باز هم از وضعیت دانشگاه ها نالان بود و می گفت: "همه دردهای ایران از دانشگاه ها شروع شده است. دانشگاه تلخی هایی داشت که به این زودی رفع نمی شود [...] دانشگاهی که تمام گرفتاری های ما منشأ اش در آن بود". حتی او در وصیت نامه خود می گوید "باید ملت



باشد تا کسی استادان را برکنار کند، آن خود دانشجویان هستند).

- ممنوعیت حضور پاسداران، بسیجی ها یا هر نوع از نیروهای امنیتی و نظامی رسمی و غیر رسمی رژیم در محیط دانشگاه، و مقابله با ایجاد فضای "پادگانی".

- ایجاد فضای باز و آزاد در محیط دانشگاه برای بحث و تبادل نظر در مورد برنامه تحصیلی، مسایل روز جامعه و غیره.

- جایگزینی مدیریت دست نشانده دانشگاه (از طریق فشارهای دانشجویی با در نظر گرفتن شرایط کنکرت و مشخص حاکم بر هر دانشگاه و ارزیابی توان دانشجویان و سایر عوامل).

در کنار این مطالبات حداقلی و دموکراتیک، لازم است تا جنبش دانشجویی در دو مسیر اصلی نیز گام بردارد:

- مقابله با هرگونه توهم نسبت به اصلاح طلبان و سایر جناح های حاکمیت، و افشای آنان (به مثابه شرطی لازم برای حفظ استقلال جنبش دانشجویی).

- تلاش برای پیوند جنبش دانشجویی با سایر مبارزات اجتماعی، نظیر مبارزات کارگری و زنان.

چنان چه همه ما با ایجاد یک تشکل مستقل دانشجویی توافق داشته باشیم (به عبارت دیگر تحلیل و ارزیابی ما صحیح بوده باشد)، تنها راه برای تحقق این هدف، دوره ای از تدارکات و ایجاد پیش زمینه است. در همین جاست که نقش و وظایف طیف چپ جنبش دانشجویی، وزن و اهمیت بسزایی پیدا می کند.

این پیش زمینه، در وهله نخست، ایجاد یک قطب سوسیالیستی در میان گرایشات فعال و مبارزات سوسیالیستی دانشجویان است. قطبی که ضمن حضور سیاسی، خود را به شکل مخفی سازمان دهد. به سخن دیگر، از لحاظ سیاسی و تبلیغاتی تا حد امکان (با در نظر گرفتن شدت نظارت و فضای امنیتی دانشگاه ها) باز و وسیع، و از لحاظ تشکیلاتی کاملاً بسته و مخفی باشد.

یک قطب سوسیالیستی تنها می تواند بر محور سختاری سازمانده، یعنی یک نشریه سوسیالیستی با اهداف مشخص،

غارت شده بدانند که در نیم قرن اخیر آن چه به ایران و اسلام ضربه مهلک زده است، قسمت عمده اش از دانشگاه ها بوده است" و "... بر ملت و دولت جمهوری اسلامی است در همه اعصار، که نگذارند عناصر فاسد دارای مکتب های انحرافی یا گرایش به غرب و شرق در دانشسراها و دانشگاه ها و سایر مراکز تعلیم و تربیت نفوذ کنند" (تأکید از ماست) (۵). با این وجود، شاهدیم که چگونه عناصر فرصت طلب و مرتجعی نظیر کروبی، سعی می کنند تا با قلب حقایق، استقلال جنبش دانشجویی و تعارض آن با "قدرت" را سلب و آن را از اهداف ماهوی خود دور سازند.

به هر حال، همان طور که پیش تر نیز گفته شد، جنبش دانشجویی امسال در شرایطی قرار دارد که از یک سو جو امنیتی و سرکوب، و از سوی دیگر فشارهای اقتصادی (هم چون اجرای طرح هدفمندسازی یارانه ها به عنوان جزئی مهم از طرح تحول اقتصادی که با افزایش اساسی ترین هزینه های زندگی، بسیاری از دانشجویان- به خصوص دانشجویان شهرستانی- و خانواده های آن ها را با مشکل در تأمین هزینه های تحصیلی رو به رو می سازد) تشدید گردیده است.

در چنین شرایطی، به اعتقاد ما یکی از تکالیف محوری جنبش دانشجویی، هم چنان تدارک برای ایجاد تشکل مستقل دانشجویی است. اما پرسش اینست که آیا با وجود جو اختناق آمیز کنونی و نبود حتی دموکراسی نیم بند بورژوازی، آیا قادریم که چنین تشکل و سازمانی را فوری برپا کنیم؟ بی تردید پاسخ منفی است. زیرا برای ایجاد تشکل مستقل دانشجویی، ما نیازمند پیش زمینه هایی عینی هستیم. به سخن دیگر، وجود حداقل فضایی که بتوان به شکل آزادانه و به دور از دخالت لباس شخصی ها و سرکوب پلیس، به فعالیت های روزمره دانشجویی (از مسایل صنفی گرفته تا مسایل سیاسی) پرداخت. در این جا، ابتدایی ترین مطالبات جنبش دانشجویی، به مثابه یک کل، می تواند به شرح زیر باشد:

- آزادی دانشجویان و اساتید زندانی و ایجاد امکان بازگشت مجدد آنان به دانشگاه.

- از میان برداشتن هر نوع مانع از شرکت آزاد همه دانشجویان (اعم از ستاره دار و غیره) و اساتید در امور تحصیلی دانشگاه. بازگشت تمامی اساتیدی که از سوی حکومت فعلی بالاجبار "بازنشسته" شده اند (اگر قرار



چرا مارکسیست ها از ویکی لیکس دفاع می کنند؟



مازیار رازی

برگردان توسط آرمان پویان از متن انگلیسی انتشار یافته در
[سایت نبرد کارگر](#)

مسأله انتشار اسناد محرمانه از سوی ویکی لیکس، به کانون توجه میلیون ها نفر از مردم سراسر جهان بدل شده است. افشای اسناد مناقشه انگیز دولت ایالات متحده، هرچند برای بسیاری از مخالفین دول غربی امر "تازه" ای نیست، با این حال توجه میلیون نفر از مردم عادی جهان را به سوی "رهبران" منتخب خود جلب نموده است. هم زمان، حملات شخصی (در واقع کارزارای مغرضانه) که از سوی دولت آمریکا و اینترپل علیه مؤسس ویکی لیکس- جولیان آسانژ- به راه افتاده، به وضوح درجه حساسیت دول غربی به این مسأله را نشان داده است. بدیهی است که تحت چنین شرایطی، مارکسیست ها می باید موضعی شفاف و روشن در قبال این مسأله مهم بین المللی اتخاذ کنند.

پیرامون حقوق دموکراتیک

مارکسیست ها از حق دموکراتیک ویکی لیکس و بنیان گذار آن جولیان آسانژ برای انتشار هرگونه سندی در ارتباط با مسائل "سرّی" دولت های امپریالیستی دفاع می کنند. دفاع از این حق دموکراتیک، فارغ از گرایش سیاسی یا ایدئولوژیک بنیان گذار ویکی لیکس یا انگیزه های وی، صورت می گیرد. این حق دموکراتیک است، چرا که هیئت های "منتخب" مردم در کشورهای مختلف جهان نباید مسائل را از مردمی که به ظاهر آن ها را انتخاب نموده اند، پنهان سازند. دولت هایی که همواره ادعای انتخاب دموکراتیک از سوی

شکل گیرد. نشریه ای که با رعایت دموکراسی درونی، نظرات مختلف را منعکس کند و زمینه نظری و تئوریک، تاریخی و سیاسی را برای ساختن قطب سوسیالیستی مهیا سازد. اما در بُعد تشکیلاتی و به منظور رعایت مسایل امنیتی، تنها شکل سازماندهی این قطب ضرورتاً می باید بر محور ایجاد "هسته های مخفی سوسیالیستی" باشد (وظایف و شکل سازماندهی این هسته ها می تواند به شکل درونی به بحث گذاشته شود).

سازماندهی "هسته های مخفی سوسیالیستی"، تنها شکل سازماندهی در انطباق با وضعیت کنونی است. بدین ترتیب، پس از متشکل نمودن خود و انجام فعالیت های مشترک عملی (بر اساس اتحاد عمل) و تبادل نظر در مورد مسایل تئوریک و سازماندهی مشترک، ما می توانیم خود را برای وضعیتی که شرایط عینی در جهت ایجاد یک "تشکل مستقل دانشجویی" مساعد گردد، آماده کنیم.

زننده باد جنبش دانشجویی!

متحداً در جهت حفظ استقلال جنبش دانشجویی و نیز ایجاد یک قطب سوسیالیستی گام برداریم!

۱۶ آذرماه ۱۳۸۹

پینوشت:

(۱) رجوع شود به سرمقاله نشریه میلیتانت، شماره ۳۵ (مهر ۸۹)

(۲)

<https://kalemenews.wordpress.com/2010/12/04/327/>

(۳) <http://www.ido.ir/a.aspx?a=1389020108>

(۴)

<http://www.hawzah.net/Hawzah/Magazines/MagArt.aspx?Id=16997&PageNum=1>

(۵)

<http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=11673>



برنامه های "تضییقی" برای از بین بردن بسیاری از دستاوردهای جامعه (در زمینه آموزش، حقوق بازنشستگی، بهداشت و درمان، و غیره)، میلیون ها دلار در جنگ ها هزینه کرده اند؟ این پول ها از کجا می آید و چه کسانی تصمیم به اشغال یک کشور می گیرند؟ چه کسانی تصمیم می گیرند که به دولتی کمک شود و دولتی دیگر سرنگون گردد؟ مردم جهان می خواهند بدانند که چرا دولت ها، با وجود عملکرد مفتضحانه بسیاری از بانک های بین المللی در طول دو سال گذشته، بسته های نجات مالی در اختیار آن ها قرار داده اند؟ چه طور برای نجات بانک ها پول به وفور هست، اما برای تأمین یک مستمری بگیر یا آموزش مناسب کودکان طبقه کارگر، پول کافی وجود ندارد؟! کارگران باید بدانند که چرا کارخانه ها تعطیل و آن ها بیکار شده اند؟ چرا دولت ها مشکل بیکاری را با کاهش ساعات کار حل نمی کنند؟ مادام که تمامی اسناد و معاملات پنهان اقتصادی، شفاف و آشکار نگردد، عدالت هم وجود نخواهد داشت.

بدیل دیگر چیست؟

روشن است که دول غربی، دفاتر اقتصادی و تجاری خود را باز نخواهند کرد. این هم روشن است که آن ها حتی تمایلی به دیدن انتشار اسناد "بی ضرر" دیپلماتیک به وسیله سایت هایی هم چون ویکی لیکس را هم ندارند. با حمله به ویکی لیکس، آن ها سعی می کنند تا نه فقط آسانز را مجازات کنند، بلکه به هرکس دیگری که جسارت انجام چنین کارهایی را داشته باشد، درسی اساسی دهند.

آن ها از افرادی مانند جولیان آسانز واهمه ندارند، نگرانی اصلی آنان زمانبست که چنین مطالباتی در بین میلیون ها نفر از کارگران سراسر جهان، عمومی و فراگیر شود. ترس آن ها، به افزایش سطح آگاهی و رشد نارضایتی میان توده های کارگر در مقیاس جهانی بازمی گردد. این اعتراضات و نارضایتی ها قطعاً می تواند به خیزش ها و حتی انقلاباتی برای سرنگونی "رهبرانی" که واقعاً نماینده مردم نیستند، منجر شود. واضح است که آلترناتیو موجود، جایگزینی این دولت ها با دولت های واقعاً دموکراتیک است. در عصر ما، مبارزه برای دموکراسی، جدا از مبارزه برای سوسیالیسم نیست. تدارک برای انقلاب های سوسیالیستی، تنها گزینه آلترناتیو پیش روی ماست!

۷ دسامبر ۲۰۱۰ (۱۶ آذر ۸۹)

مردم خود را دارند، قاعدتاً نباید هیچ چیز را از همین مردم پنهان نمایند. اطلاع از محتوای اسناد، حق مردم است! هرکس به هر شکل که به این اسناد دسترسی پیدا کرده است، حق انتشار و افشای آن را داد. پنهان نمودن اسناد از مردم، به معنای دزدیدن این اسناد از آن هاست. هرکسی که چنین اسنادی را افشا می کند، در واقع آن چه را که به سرقت رفته، به صاحبان اصلی اش بازمی گرداند. این اقدامی جنایت کارانه یا غیرصادقانه محسوب نمی شود. به همین جهت باید از این امر دفاع نمود.

آیا دولت آمریکا، مدافع "دموکراسی" است؟

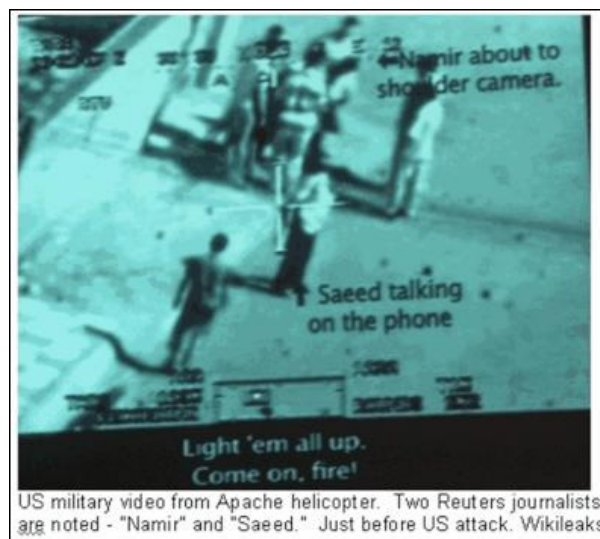
مخالفین ویکی لیکس، در دستگاه دولتی آمریکا، ادعا می کنند که ویکی لیکس با افشای این اسناد، زندگی برخی از افراد را به خطر انداخته است. این ادعا فرسنگ ها با حقیقت فاصله دارد. حتی یک سند هم نبوده است که این ادعا را تأیید کند. در حقیقت، این سران دولت آمریکا هستند که در گذشته، زندگی مأمورین دستگاه اطلاعاتی خود (CIA) را با افشای نام حقیقی و حوزه فعالیت آن ها به خاطر اختلافات سیاسی درونی، به خطر انداخته اند (به عنوان نمونه نگاه کنید به مورد والری پلیم ویلسن و دیک چنی). مسأله ویکی لیکس، در حقیقت مسخرگی تمامی گفته های دولت آمریکا پیرامون صدور "دموکراسی" به کشورهای "توسعه نیافته" از طریق مداخله نظامی را (مانند آن چه در افغانستان و عراق رخ داد) نشان می دهد. الان برای بسیاری از مردم عادی این سوال باید ایجاد شود: چگونه دولتی که حقوق دموکراتیک شهروندان خود را برای انتشار این اسناد تحمل نمی کند (مطابق با گزارشات، حدود ۳ میلیون نفر از شهروندان آمریکا به این اسناد دسترسی پیدا کرده اند)، قادرست تا دموکراسی را به سایر کشورها ببرد؟

تمامی معاملات پنهانی باید افشا گردند

۲۵۰،۰۰۰ که قرارست از سوی ویکی لیکس افشا گردد، حرکتی مثبت است و می باید مورد دفاع قرار گیرد. اما این کافی نیست. در حال حاضر اسناد و شواهد بسیاری در مورد روابط دیپلماتیک مابین دولت آمریکا و سایر دولت ها منتشر شده است. آن چه میلیون ها نفر از مردم جهان می خواهند، نه فقط شفافیت مسائل دیپلماتیک، که هم چنین پرده برداشتن از مسائل اقتصادی و تجاری بین المللی است. مردم جهان می خواهند بدانند که چرا دولت های اروپایی، ضمن اعمال

یادداشتی کوتاه به بهانه افشای اسناد سفارت خانه های
آمریکا از سوی مؤسسه ویکی لیکز

ص. کریمی



مهم ترین بحث این روزهای دنیای مطبوعات و تحلیل های سیاسی در سرتاسر جهان، افشاگری های جولین آسانژ و موسسه ویلیکیز بوده است و مسلماً این ماجرا ادامه خواهد داشت. موسسه ویکی لیکز اعلام کرده است که اگر هر ساعت یک سند را افشا کند، افشای تمام اسنادی که در اختیار دارد ۲۴ سال زمان خواهد برد. اینترپل جولین آسانژ را تحت تعقیب قرار داده، دولت استرالیا آماده ی دستگیری او در صورت بازگشت به این کشور است و ایالات متحده آمریکا در تلاش است تا دولت سوئد را به دستگیری و تحویل او متقاعد کند.

برخی این افشای اسناد را همتراز و یا جنجالی تر از حادثه ۱۱ سپتامبر و انقلابی در مسائل دیپلماتیک می خوانند. در این میان نیز عده ای با شک و تردید به کلیت موضوع نگاه می کنند. محتوای برخی اسناد، شک و شبهه در مورد نحوه دستیابی به این اطلاعات، عدم اشاره به اسناد دست اول مربوط به جنگ عراق، و بسیاری دلایل دیگر، شبهاتی را در مورد این موضوع ایجاد کرده است.

در مورد جنجال ویکی لیکز و جولین آسانژ دو سناریو محتمل است:

۱- رهبری این طرح از سوی یکی از گرایشات و یا محافل
حاکم در آمریکا:

چنین نشت اطلاعات از دستگاه های امنیتی آمریکا پیش از این نیز مشاهده شده بود. در آخرین ماه های تصدی جورج بوش پسر بر مقام ریاست جمهوری آمریکا، و زمانیکه زرمه های حمله نظامی این کشور به ایران به گوش می رسید، ناگهان اسنادی از سازمان های اطلاعاتی آمریکایی به بیرون نشت کرد که برنامه اتمی ایران را صلح آمیز و غیر نظامی معرفی کرده بود. نشت آن سند، مانند قلاده محکمی بر گردن جورج بوش و گرایشات جنگ طلب درون حکومت آمریکا عمل کرد و دست و پای شان را بست. مسلماً خروج اسناد محرمانه از سازمان های امنیتی و اطلاعاتی آمریکا به این سادگی نیست و این احتمال را قوت می دهد که اسناد به پشتوانه حمایت و طرح یکی از جناح های حاکم آمریکا با هدفی مشخص به بیرون درز کرده باشد. در آن دوره مشخص، با افشای سند مربوط به برنامه اتمی ایران، بحث جنگ آرامتر شد و دولت بعدی آمریکا [دموکرات ها] نیز به جای طرح مسئله حمله نظامی، بیشتر به دیپلماسی و مذاکره روی آورد. نشت عمدی چنین اسناد و اطلاعات محرمانه ای، می تواند با هدف تاثیر گذاری بر افکار عمومی، محیا کردن فضا برای اقدامی خاص، زمینه چینی برای تحرکات جدید و یا حتی به قصد انحراف اذهان باشد. درز کردن این اسناد طبقه بندی شده به بیرون، و حتی جعلی بودن برخی از آنها، می تواند نقش القای ذهنیت دلخواه محافل قدرت به مردم باشد. گاهی برای دروغگویان، بیان حرف از زبان فردی دیگر، می تواند تنها راه باقی مانده باشد.

۲- حقیقت داشتن ادعاهای ویکی لیکز و جولین آسانژ:

نمی توان احتمال نشت این اطلاعات و اسناد بر اثر اشتباه انسانی یا نفوذ در سیستم های امنیتی را در کل رد کرد، همچنین ادعای ویکی لیکز مبنی بر دریافت اطلاعات از سوی منابع مورد اعتمادشان در دیپلماسی آمریکا را. در دنیای تکنولوژیک امروز، بسیاری از ابزار های دیپلماسی نیز دچار تغییر و تحول شده اند، و هرچه این تغییرات موجب سهولت ارتباطات می شود، امکان خطا و یا نفوذ در سیستم ها را هم بالا می برد. ویکی لیکز مدعی ست منابع قابل اعتمادی در اختیار دارد، که طی چند سال گذشته اسناد را به دست او رسانده اند، و مسلماً نام یا نشانی از منابع خود اعلام نخواهد کرد. در هفته گذشته در اخبار آمده بود که یک سرباز



از میان رفت. به عنوان مثال، بر اساس تصویبنامه ای که لنین برای صلح با دول امپریالیستی به کنگره ارائه داد و در ۲۶ اکتبر به تصویب رسید، یکی از شروط مذاکره با دولت های درگیر جنگ جهانی اول، علنی بودن آن بود. دولت شوروی در همین راستا تمامی قرارداد های امپریالیستی و پشت پرده دولت پیشین روسیه را افشا و لغو کرد. طی مذاکرات صلح برست لیتوفسک، تمامی گزارشات جلسات مذاکره به سرعت در اختیار کارگران و مردم شوروی قرار می گرفت، و هیچ بحثی بدون اطلاع مردم انجام نشد. اما در طی حیات سرمایه داری، بخصوص در دوره امپریالیزم، مذاکرات و جلسات به دور از اطلاع و آگاهی مردم، به اصلی ترین اهرم تصمیم گیری های خرد و کلان تبدیل شده است.



افشا و نشر این اطلاعات از سوی ویکی لیکز، موقعیت مناسبی را برای تبلیغ علیه دیپلماسی پنهانی و تصمیم گیری عده ای برای کل جهان، آن هم پشت در های بسته، ایجاد کرده است. در این شرایط، طرح خواسته شفاف سازی تمامی اطلاعات و مذاکرات، دستورات و گزارشات دولتمردان و سیاست بازان باید به یکی از شعارهای اصلی تبدیل شود. دولت های مختلف باید توضیح دهند که اگر نقشه هایی علیه مردم در سر ندارند، و ریگی در کفششان نیست، چرا تمام مسائل سیاسی را، به جز برخی بازی های روانی و ژست های دموکراتیک، بدون اطلاع مردم و مخفیانه حل و فصل می کنند. مسلماً هیچ یک از دول سرمایه داری چنین خواسته ای را نخواهند پذیرفت، و همین امتناع آنها، به افشا شدن شان در برابر مردم منتهی خواهد شد. طرح چنین خواسته ای، آگاهی توده های مردم را، از مرحله فعلی، و با استفاده از ابزار و شعار های در دسترس، به سطحی بالاتر می رساند.

آمریکایی مستقر در عراق، که به لپ تاپ متصل به شبکه مخصوص ارتباطات میان مراکز دیپلماتیک امریکا دسترسی داشته، اطلاعات را فاش کرده و در دسترس ویکیلیکز قرار داده است. ممکن است همانطور که موسسه ویکی لیکز ادعا می کند، این اسناد به راستی از سوی برخی دیپلمات ها یا افرادی که به این اطلاعات دسترسی داشته اند در اختیار این موسسه قرار گرفته باشد.

اما حقیقت پشت این ماجرا، هر چه باشد، رابین هود اطلاعاتی قرن بیست و یکمی، یا نقشه ای از جانب محافل قدرت در امریکا، مسئله ای نیست که بتوان به راحتی در مورد آن قضاوت کرد و نسبت به آن مطمئن بود. مسئله مهم تر، استفاده از این واقعه و یا جنجال است. این رویداد، خواه یک افشای حقیقی اطلاعات باشد، خواه یک بازی جدید از سوی امریکا، باید به عنوان ابزاری برای حمله به سیاست بازی ها و تصمیم گیری های حاکمین در پشت در های بسته استفاده شود. ذات وجود مذاکرات، جلسات، تصمیمات گیری های پنهانی و بدون اطلاع مردمی که تحت تاثیر آنها قرار خواهند گرفت، باید محکوم شود. جنجال ناشی از نشت این اسناد در جهان، شرایط مناسبی را برای طرح درخواست شفاف سازی سیاسی، و روشن سازی مذاکرات پشت پرده ایجاد کرده است.

شهروندان آمریکایی، در کنار مردم عراق، و دیگر کشور های جهان، حق دارند از اتفاقات پشت پرده، هدف های حقیقی و محرک های جنگ ها و لشکر کشی هایی که زندگی روزمره آنان را تحت تاثیر قرار می دهد آگاه باشند. سرباز آمریکایی باید بداند، نه برای مام میهن، که برای سود عده ای دیگر اسلحه به دست می گیرد، شهروند عراقی باید بداند که نه صدور دموکراسی از غرب، بلکه چپاول سرمایه است که سربازان عراقی را به خاک کشورش کشانده است. تمام تصمیم گیری های سیاسی و اقتصادی، تاثیر مستقیم و محسوس بر زندگی روزمره تمام مردم کرده خاکی دارد، و همه این مردمان باید تصمیم گیران را بشناسند، و از روند مذاکرات و تصمیم گیری ها مطلع باشند. هیچ یک از فلسفه بافی های سیاست بازان برای مخفی نگاه داشتن مذاکرات، حقیقت و صحت ندارد؛ تنها دلیل مخفی ماندن این تصمیم گیری ها، ترس آنها از مطلع شدن مردم است.

در سال های ابتدایی حیات شوروی، و یا دوران کمون هشتاد و روزه پاریس، سنت مذاکرات و سیاست کاری پنهان از مردم



بیانیه تروتسکی پیرامون افشای معاهدات محرمانه

مقدمه مترجم: بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، در تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۱۷، نخستین موضع دولت انقلابی در قبال سیاست خارجی، در قالب "فرمان صلح" - مصوب دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه - اعلام شد. این فرمان خواهان اتمام کشتار جنگ جهانی اول بر پایه "صلحی عادلانه و دموکراتیک" بود؛ مضاف بر آن، لغو معاهدات سرّی موجود را اعلام داشت و تعهد نمود که تمامی معاهدات آتی "کاملاً آشکار در نزد جهانیان" به مذاکره گذاشته خواهد شد. انتشار معاهدات رژیم تزاری و دولت های روسیه، فرانسه و غیره، از توطئه های آنان برای تقسیم غنائم جنگی میان خود پرده برداشت. انتشار اسناد مربوط به معاهدات دوران جنگ (در قالب مکاتبات دیپلماتیک و تلگرام های کدگذاری شده میان دولت ها) در روزنامه ایزوستیا، به تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷، آغاز شد و هم چنین بین دسامبر ۱۹۱۷ تا فوریه ۱۹۱۸، به شکل جزواتی به چاپ رسید. انتشار این اسناد در روزنامه بریتانیایی "منچستر گاردین" به تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۱۷، هیاهویی در آن کشور و ایالات متحده به راه انداخت. اقدامات دولت بلشویکی، با حسّ همدردی و همدلی عظیم کارگران آلمان و سراسر اروپا مواجه شد. متن زیر بیانیه تروتسکی، به عنوان کمیسیریای خلق برای امور خارجه در آن دوره، برای اتمام دیپلماسی پنهانی و محرمانه است.

بیانیه تروتسکی پیرامون انتشار معاهدات محرمانه

۲۲ نوامبر ۱۹۱۷

با انتشار اسناد دیپلماتیک محرمانه از آرشیو سیاست خارجه تزاریسیم و هم چنین آرشیو دولت های ائتلافی بورژوایی هفت ماه نخست انقلاب، ما به وعده ای جامه عمل می پوشانیم که وقتی حزب ما درگیر مبارزه بود، به انجام آن تعهد نموده بود. دیپلماسی پنهانی، ابزار ضروری اقلیتی مالک است؛ اقلیتی که ناگزیر است تا به منظور فریفتن اکثریت، این ابزار را به نفع خود به کار گیرد. امپریالیسم، با نقشه های سیاه اش برای پیروزی، و با اتحادها و معاملات غارتگرانه خود، نظام دیپلماسی پنهان و محرمانه را به منتهی درجه خود رسانید. مبارزه علیه امپریالیسم، که در حال نابود و تباہ ساختن مردمان اروپاست، هم زمان مبارزه ای علیه دیپلماسی سرمایه داری نیز هست. دیپلماسی ای که به اندازه کافی دلیل برای ترس از توجه افکار عمومی دارد. مردم روسیه، و

مردمان اروپا و سراسر جهان، می باید از حقایق پیرامون اسنادی که به وسیله صاحبان سرمایه مالی و صنعتی، به طور پنهانی و سرّی و از طریق [نمایندگان] پارلمان و دیپلمات ها جعل و ساخته شده است، آگاه شوند. مردمان اروپا بهای حق دسترسی به حقایق را با فداکاری های بی شمار و ویرانی های اقتصادی در جهان پرداخت کرده اند.

لغو دیپلماسی محرمانه و پنهانی، نخستین و مهم ترین شرط یک سیاست خارجی صادقانه، مردمی و واقعاً دموکراتیک است. دولت شوروی، وظیفه خود می داند که چنین سیاستی را در عمل محقق سازد. دقیقاً به همین خاطرست که ما، ضمن پیشنهاد صلح موقت میان مردم متخاصم و دول آنان، هم زمان این معاهدات و قراردادهای را افشا می کنیم؛ [اسنادی] که التزام به حفظ آن، دیگر برای کارگران، سربازان و دهقانانی که قدرت را به دست گرفته اند، منتفی شده است. سیاستمداران و ژورنالیست های بورژوای آلمان و امپراتوری اتریش-مجارستان، احتمالاً تلاش می کنند تا از اسنادی که برای نشان دادن دیپلماسی امپراتوری های اروپای مرکزی منتشر گردیده است، تا حدّ ممکن به نفع خود استفاده کنند. اما چنین تلاش هایی، به دو دلیل محکوم به شکستی رقت بار خواهد بود؛ نخست آن که ما قصد داریم تا سریعاً اسناد محرمانه ای را که صریحاً با دیپلماسی امپراتوری های اروپای مرکزی ارتباط دارند، در نزد محکمه افکار عمومی افشا و منتشر کنیم. مورد دوم، و مهم تر، آن که روش های دیپلماسی پنهانی همان قدر جهانیست که چپاول های امپریالیستی. وقتی پرولتاریای آلمان به مسیر انقلاب قدم بگذارد، به اسنادی سرّی از دولتمردان خود دست خواهد یافت که از نظر درجه اهمیت، ذره ای پایین تر از آن چه ما قصد انتشارش را داریم، نخواهد بود.

دولت کارگران و دهقانان، هم دیپلماسی پنهانی و هم دسایس، اسرار و دروغ های آن را فسخ می کند. ما چیزی برای پنهان کردن نداریم. برنامه ما، بیان گر خواسته های شورانگیز میلیون ها نفر از کارگران، سربازان، و دهقانان است. ما می خواهیم تا حتی الامکان، حاکمیت سرمایه واژگون گردد. با افشای عملکرد طبقات حاکمه در نزد تمامی مردم جهان، ما پیمای را به کارگران می رسانیم که بنیان تغییرناپذیر سیاست خارجه ما را تشکیل می دهد: "پرولتاریای سراسر جهان، متحد شوید!"

ترجمه: آرمان پویان



اسرار محرمانه بین المللی، باید افشا گردد!

مصاحبه میلیتانت با رفیق مازیار رازی

میلیتانت: با درود و تشکر برای شرکت در این مصاحبه. رفیق مازیار در روز پیش سایت «ویکی لیکس» اسناد محرمانه ای را انتشار داده است که منجر به محکومیت آن از سوی محافل امپریالیستی شده است. نظر شما در مورد این افشاگری ویکی لیکس چیست؟

مازیار رازی: با درود به شما و خوانندگان میلیتانت.

در ابتدا باید ذکر گردد که این نخستین بار نیست که اسناد محرمانه توسط «جولین آسانژ»، بنیانگذار سایت ویکی لیکس انتشار یافته است. ویکی لیکس در ماه ژوئیه نیز حدود ۷۷ هزار گزارش طبقه بندی شده دولت آمریکا در مورد جنگ افغانستان را در اختیار عموم قرار داد. این سایت در ماه اکتبر حدود ۴۰۰ هزار گزارش محرمانه ارتش آمریکا در عراق را منتشر کرد، اما این بار می گوید که تعداد اسنادی که قصد انتشار آنها را دارد هفت برابر مدارکی است که در ماه اکتبر در اینترنت منتشر کرده بود.

اما، این نخستین بار است که با چنین واکنشی در سطح بین المللی مواجه شده است. برای نمونه دولت سوئد چند روز پیش حکم بازداشت بین المللی جولین آسانژ، را صادر کرد! در صورتی که جولین آسانژ شهروند استرالیایی است و ساکن سوئد نیست!

همچنین، فیلیپ کراولی، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا، درباره لطمه خوردن به روابط آمریکا و کشورهای دیگر ابراز نگرانی کرد و درباره ویکی لیکس گفت: "آنها می خواهند که در رابطه دیپلمات های ما و دوستانمان در سراسر جهان تنش ایجاد کنند." درباره قصد وب سایت ویکی لیکس برای انتشار مقادیر زیادی اسناد طبقه بندی شده نهادهای دولتی ایالات متحده، ابراز نگرانی کرده است. یک نماینده کنگره آمریکا گفته است از آنجا که ویکی لیکس جان آمریکایی ها را به خطر انداخته، باید یک سازمان تروریستی خوانده شود!

میلیتانت: آیا این اسناد واقعاً به دول غربی و متحدانشان در جهان لطمه می زند؟

م.ر: به اعتقاد من چنین نیست. محتوای این اسناد مسئله جدیدی را عنوان نمی کند. تمامی این مسایل در پیش قابل پیش بینی و حدسیات بوده اند. برای نمونه: نگرانی رهبران عربستان سعودی و دول مجاور ایران از مجهز شدن دولت جمهوری اسلامی به سلاح اتمی و غیره. اما مسلماً در میان اسناد بعدی شاید اسراری وجود داشته باشد که افشای آنها به برای دول امپریالیستی خوش آیند خواهد بود. واکنش شدید دول غربی نه الزاماً به ان مطالبی است که نقداً انتشار یافته، که مطالبی است که امکان دارد در آینده انتشار یابد.

میلیتانت: مواضع مارکسیست های انقلابی در باره اسناد محرمانه دول غربی چیست؟

م.ر: به اعتقاد مارکسیست های انقلابی هیچ سند محرمانه ای نباید وجود داشته باشد. مارکسیست های انقلابی نه تنها انتشار این اسناد را محکوم نمی کنند که خواهان آشکار و شفاف شدن تمام روابط دیپلماتیک دول غربی هستند. این دولتمداران هر چند سال یک بار انتخاباتی (با ظاهری دموکراتیک) بر پا می کنند و پس از آن برای دوره ای به نمایندگی از مردم زحمتکش کشورهای خود تصمیمات غیر اصولی و خلاف منافع توده های زحمتکش می گیرند. (حمله نظامی به عراق و افغانستان توسط دول آمریکا و بریتانیا و اشغال آن کشورها نمونه خوبی از این سیاست ها غیر اصولی است که خلاف خواست میلیون ها نفر در سراسر جهان صورت گرفت).

یکی از مطالبات محوری مارکسیست های انقلابی در واقع، باز شدن تمام اسرار معاملاتی و تمامی روابط دیپلماتیک است. اما بدیهی است که دول امپریالیستی چنین نخواهند کرد، زیرا در انظار توده های زحمتکش افشا می گردند. تنها یک دولت کارگری متکی بر دموکراسی کارگری است که قادر خواهد بود چنین عمل کند و تمامی اسرار خود را شفاف و روشن با توده های زحمتکش در میان بگذارد و در نتیجه حق تصمیم گیری را به عهده خود آنها بگذارد. برقراری یک دولت کارگری نیز تنها با سازماندهی برای یک انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی این نظام های سرمایه داری تحقق می یابد.

میلیتانت: با تشکر

۶ آذر ۱۳۸۹



کارگران روزمزد و غیرصنعتی: فراموش شدگان طبقه کارگر



حدی که اگر در طول ماه هر روز برای آن ها کار باشد، به زحمت به پانصد هزار تومان می رسد که در شرایط فعلی حتی تهیه ی مسکن با چنین دستمزدی ممکن نیست. اگر اصولاً بیمه ای برای شان در کار باشد، برای فرارها یا همان معافیت های مالیاتی کارفرمایان، به ازای هر ماه کار، کمتر از یک ماه محاسبه می گردد و اداره ی کار، خانه ی کارگر و دیگر تشکلات دولتی به اصطلاح کارگری هیچ گونه نظارتی بر این موضوع ندارند. تشکلات کارگری رسمی و قانونی (مانند شورای اسلامی کار) برای این ها اصولاً بی معنی و چیزی بیش از یک رویا نیست! این کارگران به دلیل شرایط بسیار سخت و دستمزد پائینی که دریافت می کنند، آمادگی انفجار را در هر لحظه دارند اما معمولاً و اصولاً آگاهی آنان در سطح آگاهی های صنفی می باشد. اما به دلیل وخامت اوضاع اقتصادی کشور که روز به روز هم حادث می شود، جوانان بسیاری، به ویژه دانشجویان یا حتی برخی فارغ التحصیلان فقیری که نتوانسته اند کاری بیابند رو به چنین محیط های می آورند و به همین دلیل، در شرایط بحران و خیزش های اجتماعی که در شرایط فعلی کاملاً نزدیک و بدیهی به نظر می رسد، امکان ارتقاء سطح دانش و آگاهی آنان می تواند مهیا شود و زمانی که آگاهی یا همان عنصر ذهنی در کنار شرایط عینی قرار گیرد، امکان اقدامات بسیاری مانند ایجاد تشکلات و کمیته های مخفی کارگری و حتا سندیکای کارگران وجود خواهد داشت، اما مشکلی که در این راه قرار دارد این است که این قشر از طبقه ی کارگر، به دلیل غیر ماهر، موقت و روزمزد بودن، اساساً امکان اعتصاب یا دیگر تعرضات به نظام سرمایه داری را، در شرایط نرمال و معمول ندارند. اما با اوج گیری حتمی اعتراضات توده ای در آینده ی نه چندان دور (که با حذف یارانه ها و افزایش شدید قیمت ها بدیهی به نظر می رسد) فعالیت این قشر می تواند بسیار مهم و چشم گیر باشد. به عنوان نمونه کارگران بنادری مانند بندر شهید رجایی (بندر عباس) که بزرگترین بندر تجاری ایران است، در صورت اعتصاب، عملاً واردات و صادرات کالا به کشور را فلج خواهد کرد. با توجه به اعتراضات توده ای در آینده ی نه چندان دور، سوسیالیست های انقلابی باید بیش از پیش تمرکز خود را بر روی این ستمکش ترین و رنجبرترین قشر طبقه ی کارگر بگذارد چرا که این ها، حقیقتاً چیزی جز زنجیرهای شان برای از دست دادن ندارند!

یک فعال کارگری

بنا به سنت کلاسیک مارکسیسم، نویسندگان و فعالین سوسیالیست و انقلابی، همواره توجه خود را بر روی مسائل و شرایط کارگران صنعتی دائم و شاغل در کارخانه ها و واحد های تولیدی صنعتی متمرکز نموده اند. در حالی که در شرایط فعلی، از لحاظ کمی، بیشترین تعداد کارگران را کارگران غیر دائم (قراردادی یا روزمزد) تشکیل می دهند. همچنین اصولاً در ادبیات سیاسی سوسیالیست های انقلابی جای خالی پردازش شرایط تلخ و ناگوار کارگران بخش های غیر صنعتی نیز به شدت خالی می باشد. سعی بر این است تا این یادداشت کوتاه آغازی باشد برای توجه و پرداخت بیشتر وضعیت کارگران غیر دائم (به ویژه روزمزد) و غیر صنعتی شهری. با توجه به روند رو به رشد خصوصی سازی و پیامد طبیعی آن، یعنی تعدیل نیروی کار بسیار شدید از سوی مالکان و مدیران واحد های تولیدی و خدماتی بزرگ و کوچک، بسیاری از کارگران (به ویژه کارگران غیر ماهر) و حتی برخی از کارمندان شان، از فرط ناچاری رو به کارهای سخت، موقت و خطرناک می آورند، مشاغلی مانند کارهای ساختمانی، کارگری در اسکله ها و بنادر تجاری و غیره. این قبیل کارگران یا از جمله افرادی هستند که از مشاغل قبلی خود به دلیل تعدیل نیروی کار اخراج شده اند و یا کارگران غیر ماهر، با سطح دانش، آگاهی و فرهنگ بسیار نازلی می باشند که تنها راه ارتزاق شان اشتغال هرچند غیر دائم و نامطمئن به چنین مشاغلی است. این دسته از کارگران، معمولاً از اقلیت های قومی هستند که گاهاً برای یافتن کار (چه به صورت فصلی و چه غیر آن) از یک سوی کشور و سوی دیگر آن کوچ می کنند. ساعت کاری این کارگران بسیار بیشتر از هم قطاران صنعتی شان می باشد. به طور متوسط بیش از دوازده ساعت در روز (تنها در یک شیفت) کار می کنند اما دستمزدشان که غالباً به صورت روزانه محاسبه می گردد، بسیار ناچیز است، در



بریتانیا: طرح دولت برای افزایش شهریه دانشگاه ها



مایکل رابرتز، ۸ دسامبر ۲۰۱۰

برگردان: آرمان پویان

تغییرات پیشنهادی برای شهریه دانشگاه های بریتانیا، حالت مضحکی به خود گرفته است، و در این کارزار، مهملات بسیاری از سوی مدافعان افزایش شهریه ها تکرار می شود. ظاهراً وزرای بزدل لیبرال دموکرات، به مشاغل شیک و پردرآمد خود در دولت ائتلافی علاقه بیش تری دارند تا عمل به وعده های انتخاباتی خود مبنی بر پایان دادن به هزینه تحصیلات در سطوح بالا. در حال حاضر، به جای اتمام هزینه های تحصیلی، آقایان قصد دو برابر کردن آن را دارند! و در توجیه این کار می گویند که برنامه وام ها و کمک هزینه های تحصیلی مورد نظر آن ها، "مترقی تر" از برنامه ایست که از سوی دولت رو به پایان گوردن براون تحمیل می شود.

اجازه دهید تا در این جا با حقایق رو به رو شویم. بله، برنامه دولت ائتلافی، آن طور که مؤسسه مطالعات مالی در تحلیل خود نشان می دهد (۱)، "مترقی" است. وقتی می گوئیم "مترقی"، مقصودمان اینست که در این طرح جدید، دانشجویان خانواده های ثروتمندتر نسبت به دانشجویان خانواده های کم درآمدتر، پس از فارغ التحصیلی و پیدا کردن یک شغل، با بدهی های بیش تری برای بازپرداخت دست به گریبان خواهند بود. اما مسأله این نیست.

مسأله مهم اینست که دولت قصد دارد تا نسبت به گذشته، بخش کم تری از هزینه تحصیلات سطوح عالی را پوشش دهد و بدین ترتیب، قرارست تا هزینه تحصیلات بالاتر برای

هر یک دانشجویان افزایش پیدا کند. با توجه به نظام فعلی شهریه ها، دولت ۲۱،۸۲۰ پوند به ازای هر فارغ التحصیل، و دانشجویان- تازمانی که در سطوح عالی تحصیل می کنند- ۱۶،۰۸۰ پوند پرداخت می کنند. تحت برنامه دولت ائتلافی، دانشگاه ها مجاز خواهند بود که شهریه ها را تا ۹۰۰۰ پوند در سال و اکثر کالج ها تا ۷،۵۰۰ پوند در سال افزایش دهند. دلیل این کار، به کاهش سهم دولت در پرداخت هزینه ها به ۱۶،۷۵۰ پوند (برای کالج هایی با شهریه سالانه ۷۵۰۰ پوند) و به ۲۵،۰۲۰ پوند (برای دانشگاه هایی با شهریه سالانه ۹۰۰۰ پوند) برمی گردد، این در حالیست که سهم هر یک از دانشجویان در هزینه ها در این دو مورد، به ترتیب از ۱۶،۰۸۰ پوند به مبالغ ۲۵،۰۲۰ و ۲۷،۲۰۰ پوند افزایش پیدا خواهد کرد. بدین ترتیب، دانشجویان باید نسبت به قبل، ۵۵ تا ۷۵ درصد بیش تر در قالب "بازپرداخت بدهی" بپردازند! این همان چیز نیست که لیبرال دموکرات ها با شور و حرارت از آن دفاع می کنند.

آن گونه که مؤسسه مطالعات مالی (IFS) می گوید، این طرح مترقی تر است، اما تنها ۲۲ تا ۲۳ درصد دانشجویان نسبت به نظام فعلی، از آن منتفع خواهند شد. بنابراین وضعیتی ۷۸ درصد دانشجویان نسبت به قبل، بدتر می شود! ضمناً دانشجویان متعلق به ۳۰ درصد فقیرترین خانوارها، صرفاً به خاطر افزایش هزینه ها، به طور مشخصی بیش از نظام پیشین پرداخت خواهند کرد. وضع دانشجویانی از خانواده هایی با درآمد متوسط به طور جدی وخیم خواهد شد، چرا که آن ها نمی توانند از وام و کمک هزینه تحصیلی به خوبی منتفع شوند. نیمی از فارغ التحصیلان بدهی های خود را طی ۳۰ سال پرداخت خواهند کرد و تعدادی هم بیش از آن چه قرض گرفته بودند، باید پرداخت کنند!

اگر درآمد سالانه والدین یک دانشجو مجموعاً کم تر از ۲۵،۰۰۰ پوند باشد، در این صورت دانشجو می تواند از کمک هزینه ۳،۳۴۰ پوندی در سال برخوردار شود، با این حال هنوز باید سالانه ۳،۹۸۰ پوند وام بگیرد. در مورد خانواده های بسیار کم درآمد، فرزندان شان هم چنان باید بدهکار شوند. دانشجویانی که درآمد والدین آن ها بین ۲۵،۰۰۰ تا ۴۲،۶۰۰ پوند در سال است (یعنی مقداری متوسط، با توجه با استانداردهای شهر لندن) وام بیش تری می گیرند (یعنی مبالغ بازپرداخت آن ها افزایش پیدا می کند)، ولی از کمک هزینه کم تری برخوردار می شوند. به همین



تحصیلات دیگران را بپردازم؟ این در واقع استدلال کلاسیک طرفداران بازار است که آن کارشناس محترم هم تکرار کرد. برای او، "انتخاب" تصمیمی است که افراد باید هنگام استفاده از یک خدمت به عنوان "مشتري"، بر مبنای قیمت ها بگیرند. اما همان طور که دانشجویی در پاسخ گفت، پس تکلیف "کالای عمومی" * چه می شود؟ منافع جنبی بسیاری وجود دارد که جامعه می تواند از مردمی با تحصیلات بهتر دریافت می کند: نه فقط بهره وری بیش تر، مهارت و نوآوری، بلکه حتی فرهنگ و تمدن بیش تر. این ها مواردی هستند که همه از آن منتفع می شوند.

اگر، در نتیجه تحصیلات رایگان در سطوح عالی، تعداد بیش تری از جوانان درآمدهای بالاتری نسبت به دیگران به دست بیاورند، در آن صورت می توان از یک نظام مالیاتی متناسب استفاده کرد. اعمال یک نظام مناسب مالیات تصاعدی بر درآمد، به آن معنا خواهد بود که هر چه قدر درآمد شما بالاتر باشد، مبالغ بیش تری را برای تحصیلات بالاتر دیگران در اختیار جامعه قرار خواهید داد. ** چنین چیزی در اقتصادهای سرمایه داری مدرن وجود ندارد، چرا که اصولاً ثروتمندان تمایلی به پرداخت مالیات ندارند. به همین خاطر، ما در انگلستان تنها سه نوع نرخ مالیات بر درآمد داریم و عمده مالیات ها، مثل مالیات بر فروش و مالیات "غیرمستقیم و پنهان"، به شدت کاهنده هستند.

ضمناً، یک مالیات واقعاً تصاعدی بر درآمد، می تواند طرح پیشنهادی دولت حزب کارگر جدید مبنی بر "مالیات بر فارغ التحصیلان" را غیرضروری سازد (هرچند آن ها هم چنان پیشنهاد می کنند که شهریه وجود داشته باشد). تحصیلات عالی برای همه، و رایگان در تمامی مراحل آن، که از محل یک نظام عمومی مالیات تصاعدی تأمین شود، مناسب ترین و کاراترین نظام خواهد بود، درست همان طور که برای تمامی خدمات عمومی هست.

سیاست دولت ائتلافی مبنی بر پرداخت شهریه برای تحصیلات بالاتر، سیاستی است که از سوی طرفداران بازار اتخاذ می شود. از نظر ایدئولوژیکی، آن ها می خواهند که بهای خدمات به قیمت های بازار پرداخت گردد و همان طور که پیش تر گفتیم، به صورت تصمیمات هر یک از مصرف کنندگان دیده شود، نه تصمیماتی که به شکل دموکراتیک از سوی جامعه در کلیت خود گرفته می شود.

ترتیب، برای خانواده هایی با درآمد سالانه بین ۴۲،۶۰۰ تا ۶۲،۱۲۵ پوند و بیش از آن، میزان وام به کم ترین مقدار خواهد رسید و کمک هزینه ای هم پرداخت نخواهد شد.

این بدان معناست که اکثریت دانشجویان - حتی دانشجویان کم درآمد - باید شهریه دانشگاه خود را از طریق گرفتن وام پوشش دهند. خلاصه کلام آن که امکان تحصیلات رایگان در سطوح بالاتر، حتی برای فقیرترین دانشجویان هم وجود ندارد.

قراردست تا شهریه های دانشگاه دو برابر شود و بار این افزایش بر دوش خانواده ها و دانشجویانی بیفتد که با افزایش شدید بدهی هایشان رو به رو خواهند شد.



هم چنین قراردست تا هزینه تحصیلات بالاتر (حتی اگر بازپرداخت بدهی ها به بعد از فارغ التحصیلی، با بهره، موکول شود) دو برابر گردد، چرا که دولت می خواهد با برنامه تضییعی خود صرفه جویی کند. با این اقدام دولت، قرار نیست تا ثروتمندان، بیش تر و فقرا کم تر پرداخت کنند. در واقع همه بیش تر پرداخت خواهند کرد.

"کارشناس" لیبرال دموکراتیکی از "Reform Institute" در بحث رادیویی خود با دانشجویان می گفت که فارغ التحصیلان با گرفتن مدرک، درآمد بیش تری در آینده خواهند داشت و بنابراین باید الآن شهریه تحصیلات بالاتر خود را پرداخت کنند. به گفته او وقتی نیمی از جوانان به کالج نخواهند رفت، پس چرا باید مالیات پرداخت کنند تا نیمی دیگر به طور رایگان وارد کالج ها شوند؟

خب با چنین استدلالی، چرا من - به عنوان یک فرد بالای شصت سال - که از مدرسه استفاده نمی کنم، باید بهای



اشغال دانشگاه کمبریج در بریتانیا



ترجمه: فعالین شبکه همبستگی کارگری ایران (IWSN)

ما امروز صبح از موضوع اشغال دانشگاه کمبریج باخبر شدیم و یکی از همکارانمان را برای صحبت با دانشجویان به آن جا فرستادیم. آن چه در ادامه می خوانید گزارش دریافتی ما از وضعیت حال حاضر دانشگاه کمبریج است:

خبرنگار ما امروز به دانشگاه کمبریج رفت تا اشغال دانشگاه را از نزدیک مشاهده کند. تعدادی دانشجو در مقابل درهای ورودی و خروجی ساختمانی که در مرکز محوطه کمبریج قرار دارد، تجمع کرده بودند. تعداد ۵۰ دانشجو، با روحیه و الهام گیری از تظاهرات توده ای در شهر و سراسر کشور طی روزهای گذشته، از ساعت ۱۱ صبح کنترل ساختمان را به دست گرفتند. یک جلسه دموکراتیک عمومی در محوطه با هدف اتخاذ تصمیماتی برای طولانی تر کردن اشغال، یعنی مسائلی مانند تامین غذا، امنیت و تماس با رسانه ها، در حال برگزار شدن بود. ضمناً قرار بود تا روز بعد هم جلسه ای دیگر برای اعلام رسمی خواسته های دانشجویان درگیر اشغال ساختمان دانشگاه برگزار شود. پیش از این، بازدید هایی از سوی فعالین کارگری منطقه، از اتحادیه ملی معلمان، اتحادیه خدمات عمومی و بازرگانی، اتحادیه دانشگاه ها و کالج ها (UCU) به منظور همبستگی با دانشجویان صورت گرفته بود.

جیک (Jake)، یکی از دانشجویان درگیر اشغال دانشگاه، به ما گفت:

به علاوه، افزایش در هزینه های تحصیلی، سیاستی است که بنا به انتخاب این دولت، اتخاذ شده است. آن ها ترجیح می دهند که برای برنامه موشک های هسته ای (Trident) هزینه کنند و اجازه دهند تا ثروتمندان با هزاران راه فرار از مالیات، از پرداخت بالغ بر ۵۰ میلیارد پوند مالیات قانونی بگریزند، اما علاقه ای ندارند تا دسترسی همه مردم به تحصیلات عالی را تأمین کنند.

ضمناً باید تأکید کنم که افزایش شهریه دانشگاه ها، دقیقاً نتیجه کاهش ۸۰ درصدی بودجه دولت برای تحصیلات سطوح عالی است که در برنامه تضییعی دولت تعبیه و در نظر گرفته شده. صحبت های لیبرال دموکرات ها از یک نظام "مترقی تر"، چیزی جز شیادی و عوام فریبی نیست.

(1) <http://www.ifs.org.uk/bns/bn113.pdf>

توضیحات مترجم:

* در اقتصاد نئوکلاسیکی بخش عمومی، کالای عمومی (public good) به کالایی گفته می شود که دو ویژگی، یعنی استثنانپذیری (non-excludability) و مصرف غیررقابتی (non-rivalry) را داشته باشد. مقصود از مصرف غیررقابتی آنست که استفاده یک فرد از آن کالا، امکان استفاده دیگری را کاهش ندهد و به عبارت دیگر، امکان استفاده همزمان تعدادی بی شماری از مصرف کنندگان بدون ایجاد محدودیت برای یک دیگر مهیا باشد. ویژگی دوم، استثنانپذیری، هم اشاره به این موضوع دارد که هیچ کس را در عمل نمی توان از مصرف رایگان آن کالا منع کرد (به علت هزینه های عموماً زیاد این کار). در مورد کالای عمومی، از مثال هایی مانند یک برنامه رادیویی یا تلویزیونی - که در این مورد میلیون ها نفر مخاطب، همزمان و بدون ایجاد محدودیت برای یک دیگر قادر به استفاده از برنامه هستند - یا مثال دفاع ملی، استفاده می شود. (مترجم)

** به علاوه در این نوع مالیات، می توان برای صاحبان درآمدهایی کم تر از یک سطح مشخص، معافیت مالیاتی قائل شد. (مترجم)

منبع مقاله:

<http://thenextrecession.wordpress.com/2010/12/08/britain-making-working-class-students-pay/>



شش ماه گذشته، با رئیس اتحادیه دانشجویان دانشگاه کمبریج جلسات منظمی داشته ام و بسیار نزدیک تر از قبل یا یک دیگر کار کرده ایم. هیچ دانشجویی نمی خواهد که برای تحصیل سه برابر پولی که الان می پردازد به دانشگاه پرداخت کند و وقتی به کلاس می آید، با استادان بی روحیه، خسته از کار زیاد و اساتیدی که حقوق پایین تر از سطح شان می گیرند رو به رو شود. این خواسته ی هیچ دانشجویی نیست."



دانشجویان خود را برای شب آماده می کنند. همبستگی با آن ها این امکان را ایجاد خواهد کرد که بتوانند تا زمان رسیدن به خواسته هایشان در آن جا بمانند. اشغال های زیادی در مراکز آموزشی در سراسر انگلیس در جریان است. اگر یک جنبش در حال توسعه، همگی به یک خواسته مشترک، که مخالفت با تعدیل نیرو و کاهش هزینه های آموزشی است، برسند، یک پیروزی سریع و قاطعانه ممکن خواهد بود. جنبش اتحادیه های کارگری باید با ارسال پیام های همبستگی به دانشجویان، تبلیغ این اقدام در میان اعضا، و جمع آوری پول برای حمایت از اشغال، به کمک آن ها بشتابد. در حالی که جنبش رو به پیشرفت است، درخواست حمله متحدانه باید در جلسات عمومی و محل کار مطرح شود. یک پیروزی برای جنبش دانشجویی، این پیام را برای جنبش اتحادیه های کارگری ارسال می کند که با اقدام قاطع، مبارزه با تعدیل نیرو و کاهش هزینه های دولتی می توان به پیروزی دست یافت. این روند می تواند ضربه محکمی به سیستمی بزند که در حال به پیش بردن پروژه محافظه کاران- دمکرات ها (Con-Dem Project) است.

<http://labourfight.wordpress.com>

"در حال حاضر ما حدود صد نفر دانشجوی هستیم. یکی از مسائل خیلی مهم برای ما این است که در ها باز بمانند تا افراد بیشتری بتوانند به ما بپیوندند. پیام های همبستگی که تا الان از طرف نمایندگان اتحادیه های مختلف دریافت کرده ایم، واقعا خوب بوده است. نمایندگان دو تا از اتحادیه ها در راه آمدن به این جا هستند. ما می خواهیم این راه را باز بگذاریم تا مردم از شهرهای اطراف هم بتوانند به این جا بیایند و با آمدن خود، این مبارزه را به مبارزه ای متحدانه تبدیل کنند. ما در حال حاضر در این مورد فکر می کنیم که چه خواسته هایی را مطرح کنیم و احتمالا ظرف چند ساعت آینده مطالبات اعلام خواهند شد ... من فکر می کنم ما باید با کاهش دستمزد ها و حقوق های بازنشستگی مخالفت کنیم و در کنار همه گروه های کارگری ای بایستیم که بر اثر این اقدامات شدیداً آسیب می بینند، نه فقط کارگران، بلکه تمامی افرادی که از این اقدامات دولت ضربه می خورند. در واقع وقتی که ما چند روز پیش یک ساختمان دیگر را اشغال کردیم، نظر اکثریت شرکت کنندگان این بود که ما باید چنین بیانیه ای را در همبستگی با مردمی که بر اثر اجرای این قوانین آسیب می بینند صادر کنیم و من امیدوارم که در این اشغال هم، چنین پیام همبستگی ای صادر شود."

اد (Ed)، یکی دیگر از دانشجویان، می گوید:

"چیزی که من دوست دارم ببینم... چیزی که من دارم برایش تلاش می کنم، این است که ببینم ریاست دانشگاه بدون قید و شرط با هرگونه افزایش هزینه های تحصیل و یا کاهش کمک هزینه های تحصیلی مخالفت نکند. من می خواهم مساله اختلاف حقوق مدیریت با دیگر کارکنان این دانشگاه را مطرح کنم. من از ریاست دانشگاه می خواهم که با کاهش کمک های تحصیلی مخالفت کند. همین حالا هم استخدام در برخی از دپارتمان ها متوقف شده، و این موضوع باید فوراً متوقف شود."

یکی از نمایندگان اتحادیه دانشگاه ها و کالج ها، در مورد مبارزه جاری برسر تعدیل نیرو، شرایط دستمزد، حقوق بازنشستگی و شرایط کار- که همگی از سوی برنامه های تعدیل تحت حمله هستند- صحبت کرد:

"من فکر می کنم این فوق العاده است که دانشجویان این ساختمان را اشغال کرده اند. حالا جریان آب تغییر کرده و من امیدوارم که این شروع کارهای دیگر باشد. من حقیقتاً طی



بحران ایرلند: بدیل دیگری وجود دارد



آرمان پویان

وضعیت اقتصادی ایرلند، به طرز غیر قابل تصویری وخیم است. طبق گزارش سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD)، ایرلند در حال حاضر نرخ بیکاری ۱۴.۱ درصدی را تجربه می کند و با ادامه "برنامه های تضییقی" شامل کاهش هزینه های دولتی و افزایش مالیات ها، بالاتر رفتن این نرخ تقریباً قطعی به نظر می رسد.

عموماً رسانه ها و تحلیل گران بورژوازی موعظه می کنند که برای بهبود وضعیت، تحمل "درد" اجتناب ناپذیر است. اما در حقیقت، بر خلاف این گفته، تحمل "درد" وارد شده بر پیکره اقتصاد ایرلند از سوی صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک مرکزی اروپا (ECB) به هیچ رو ضروری نبوده و نیست.

اگر ECB حاضر به پذیرش اعطای وام با نرخ بهره پایین می شد - مکانیسمی که در حیطه قدرتش هم هست - ایرلند دیگر با مشکلات جدی در بودجه خود رو به رو نمی شد. کسری عظیم پیش بینی شده برای ایرلند، پیش از هر چیز ریشه در نرخ بهره بالای بدهی این کشور و عملکرد اقتصاد در سطوح به مراتب پایین تر از اشتغال کامل دارد؛ هر دوی این ها، معضلاتی هستند که بانک مرکزی اروپا به طور مشخص در آن ها نقش دارد.

جالبست به یاد داشته باشیم که درست تا پیش از رکود اقتصادی، دولت ایرلند سمبل و نمونه "صداقت و شفافیت مالی" به شمار می رفت و به مدت پنج سال متمادی - تا پیش از آغاز بحران - مازاد بودجه را تجربه می کرد. مشکل ایرلند، مشخصاً هزینه های لجام گسیخته دولتی نبود، بلکه

نظام بانکی ای بود که بی پروا در حباب بزرگ مسکن دمید. متخصصین ECB و IMF یا نتوانستند چنین حبابی را ببینند، یا تصور می کردند که این حباب ارزش اشاره کردن ندارد.

با این حال شکست ECB یا IMF در جلوگیری و مهار حباب پیش از وقوع بحران، باعث نشده است تا این دو مؤسسه مالی بین المللی نسبت به شرایطی که خود به این کشور تحمیل کرده اند، ذره ای احساس شرم کنند. در حال حاضر، برنامه اصلی ریاضت اقتصادی، سفت و سخت تر شده است و بنابراین افراد بیش تری باید بهای شکست بانکداران و سیاست های بانک مرکزی اروپا را پرداخت کنند.

با اجرای برنامه تضییقی چهارساله قرارست تا نرخ مالیات بر ارزش افزوده به ۲۳ درصد برسد و با این اقدام، ۴۵ درصد از کم درآمدترین کارگرانی که در حال حاضر مالیات پرداخت نمی کنند، ملزم به پرداخت مالیات خواهند شد. اما موضوع تنها به این جا ختم نمی شود. قرارست تا حداقل دستمزد، با ۱۲ درصد کاهش، به ۷.۶۵ یورو در ساعت برسد. مزایای رفاهی به شدت کاهش پیدا کند. ۲۷۵۰۰ نفر از کارگران بخش عمومی اخراج شوند. دانشجویان ملزم به پرداخت شهریه گردند. قریب به ۱۰،۰۰۰ نفر نیروی کار شاغل در بخش بهداشت و درمان، کار خود را از دست دهند. بدین ترتیب، برنامه تضییقی قصد دارد تا ۱۱ درصد درآمد ملی را از جیب مردم ایرلند بیرون بکشد (مبلغی که به مراتب از کاهش اخیر در بودجه انگلستان بیش تر است) و ضمناً کسر بودجه را تا سال ۲۰۱۴، از ۱۲ درصد به ۳ درصد تولید ناخالص داخلی (سقف تعیین شده برای کشورهای عضو منطقه یورو) کاهش دهد.

جای تردید وجود ندارد که چنین برنامه ای، به شدت به اقتصاد ضربه خواهد زد و به هیچ یک از اهداف ادعایی خود هم نخواهد رسید. به عنوان مثال، قرارست تا با اجرای این طرح، رشد تولید ناخالص واقعی تا سال ۲۰۱۴ به ۲.۷۵ درصد برسد. بسیار عالی! اما نیاز به توضیح چندانی ندارد که یکی از اصلی ترین عوامل مؤثر بر رشد اقتصاد، افزایش سرمایه گذاری در بخش صنعت و خدمات است که می تواند وضعیت اشتغال را هم تا حدودی به سطوح گذشته بازگرداند. در شرایط فعلی که بخش خصوصی توانایی یا تمایلی به سرمایه گذاری ندارد، این برنامه چهار ساله قصد دارد تا سرمایه گذاری دولتی را ۴۰ درصد کاهش دهد!



کشور، به طور قابل ملاحظه ای کم تر از میزان واقعی برآورد می کرد. ایرلند هم باید از تجارب آرژانتین استفاده کند. هرچند صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی اروپا اعلام خواهند کرد که این گزینه، به "فاجعه" ختم خواهد شد. ولی میزان اعتبار و سندیت این دو نهاد، در این مورد هم در حد صفر است.

به علاوه استفاده از برخی سیاست های چین در قبال بخش عمومی هم ضروری به نظر می رسد. دولت چین و بانک ها و شرکت های بخش عمومی آن، به جای کاهش استانداردهای زندگی در طی دوران رکود بزرگ، به سرمایه گذاری و افزایش هزینه بر روی بخش های بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، زیرساخت ها و صندوق های بازنشتگی پرداختند. در نتیجه، استانداردهای عمومی زندگی تا حدود قابل قبولی بالا رفت. سیاست های چین، با وجود تمسخر و بدبینی "متخصصین" غربی، بر بدترین تأثیرات بحران اقتصادی جهانی غلبه یافت و دقیقاً به اهداف رشد برنامه ریزی شده دست پیدا کرد.

این دو (تجربه آرژانتین و چین) از جمله مواردی هستند که کارگران و فعالین چپ و کارگری ایرلند می توانند برای طراحی یک آلترناتیو در مقابل برنامه های تضییعی دولت استفاده کنند. اما باید تأکید کنم که این آلترناتیو ها تنها در حکم ابزاری مقطعی در مواجهه با حملات کنونی سرمایه داری ایرلند است و نه بیش تر. مسأله اصلی آنست که طبقه کارگر ایرلند و فعالین سوسیالیست، توهم نسبت به پایان قریب الوقوع بحران، آغاز دوره رونق و بازگشت به استانداردهای پیش از بحران را کنار بگذارند و برای تحول بنیادی جامعه از خلال انقلاب، استقرار دولت کارگری و اقتصاد برنامه ریزی شده، تدارک ببینند. این تنها راه برای رهایی قطعی از بحران ها و فشارهای همیشگی سرمایه داریست.

منابع:

- (1) Roberts, Michael. "[Irish eyes are no longer smiling](#)" Nov. 25, 2010.
- (2) Baker, Dean. "[The European Central Bank Sinks Ireland](#)" Nov. 22, 2010.
- (3) Heiko, Khoo. "[The European Social and Political Crisis](#)" Sep. 13, 2010.

مضحک تر آن جاست که غالباً گفته می شود آن دو نهاد مذکور، "سیاسی" نیستند؛ ادعایی که برای باور آن باید در اوج بلاهت باشیم. مجبور کردن کارگران ایرلند، به همراه کارگران اسپانیا، پرتغال، لاتویا و غیره، به پرداخت بهای "بی پروایی" های بانکداران کشور خود، تصمیمی کاملاً سیاسی است. هیچ حکم اقتصادی ای وجود ندارد که به موجب آن کارگران مجبور به پرداخت این بها باشند، بر عکس این تصمیمی سیاسی است که از سوی آقایان در ECB و IMF دیکته می شود.

شرایط فعلی، هشدار جدی برای تمامی نیروهای چپ و مترقی اروپاست. اگر ECB بتواند شرایط خود را در قالب "بسته نجات" تحمیل کند، معکوس نمودن این شرایط برای مردم ایرلند اگر نگوئیم غیرممکن، که بسیار دشوار خواهد بود.

با این حال نباید فراموش کرد که ایرلند، به مثابه یک اقتصاد نسبتاً کوچک، بر خلاف شعار بورژوازی "بدیلی وجود ندارد" (در واقع شعار معروف مارگارت تاچر)، گزینه هایی در مقابل برنامه ریاضت اقتصادی دارد. نخستین گزینه اینست که ایرلند بدهی های خود را نکول کند. هرچند ممکن است در ظاهر امر این بهترین گزینه به نظر نرسد، اما با استفاده از تجربه کشور آرژانتین می تواند به طور جدی مطرح شود. سال ۲۰۰۱، صندوق بین المللی پول آرژانتین را به پیروی از ابزارهای تضییعی به مراتب سخت تری ترغیب می کرد. آرژانتین هم، مانند ایرلند، تا پیش از دست به گریبان شدن با مشکلات حاد، نمونه و مدل اجرای سیاست های نئولیبرالی محسوب می شد. اما نهایتاً با اجرای برنامه تضییعی، رشد GDP نزدیک به ۱۰ درصد کاهش پیدا کرد و نرخ بیکاری نیز دورقمی شد. اواخر سال ۲۰۰۱، وضع سیاسی و اجتماعی کشور به جایی رسیده بود که دولت آرژانتین نمی توانست با سیاست های تضییعی بیش تر موافقت کند. به همین جهت، رابطه به ظاهر ناگسستگی ارز خود با دلار را شکست و بدهی های خود را نکول کرد. تأثیر آنی این امر البته وخامت بیش تر اقتصاد بود، اما از نیمه دوم سال ۲۰۰۲، اقتصاد مجدداً رشد را از سر گرفت. این سرآغاز یک رشد پایدار، به مدت ۵ سال و نیم بود. البته در این بین، IMF از هر ابزاری برای کارشکنی و تخریب آرژانتین استفاده کرد. نمونه آن تخمین های ساختگی بود که رشد اقتصادی آرژانتین را با امید تضعیف اطمینان نسبت به این



مطالب ارسالی، الزاماً بیانگر دیدگاه های نشریه نمی باشد

آیا جنبش رادیکال کارگری می تواند با معیارهای بورژوازی به پیش رود؟

ژیان سبحانی، آذرماه ۱۳۸۹

به نظر می آید این روزها معین کردن طول و عرض جنبش رادیکال کارگری و به تبع آن ارزیابی کارنامه ی فعالین کارگری کار آسانی نیست. از این رو آن معیارها و اصول رادیکالی که بناست جنبش بر آنها پی ریزی و سازماندهی شود، عملاً برای طبقه ی کارگر در هاله ای از ابهام باقی می ماند و گاهی دور از دسترس. مسائل پیچیده و عدیده ای باعث شده که جنبش رادیکال ایران نتواند به صورت روشنی وضعیت خود را از درون، مورد مذاقه قرار دهد. چراکه بدون شک هنوز تجزیه و تحلیلهایی (بگوئیم آگاهی طبقاتی) که از وضعیت جنبش کارگری ایران صورت می بندد غالباً و با درصد بسیار بالایی از اپوزیسیون چپ ایران چه از کانال گرایشها و احزاب مختلف و چه از سوی فعالین چپ مستقل نشأت می گیرد و پس از درج مواضع، مقالات و نوشته های آنهاست که رد و تاثیر آن ارزیابی ها، در پراتیک فعالین و به شکل بارزتری در نوشته های آنها - بسته به به نوع گرایش و سطح آگاهی و عمل فعالین- قابل تشخیص است. خفقان درآلود داخل و تبعید ناخواسته ی صدها انسان مبارزی که دغدغه ی طبقاتی دارند باعث می شود بگوئیم این مسئله ناگزیری طبقه ی کارگر امروز ایران است. این طبقه ناچار است تجزیه و تحلیلهای دست اول خود را از اپوزیسیون چپ بگیرد. با این وجود مشکل اصلی زمانی رخ می دهد که تحلیلهای درست و طبقاتی در لفافه ی سکتاریسم ناکارآمد می گردد. به عبارتی دقیق تر ممکن است آگاهی طبقاتی کارگران به دلایلی شخصی، فرقه گرایی و ... دچار تعارض شده و همین امر باعث شود که کارگران و فعالین آن نتوانند به آن تشخیص درست، لازم و ضروری دست پیدا کنند. پر واضح است چنین مشکلاتی طبقه ی کارگر ایران را وادار به پرداخت هزینه های غیر لازم خواهد کرد.

آنچه غیر قابل انکار می باشد. جانفشانی فعالین داخل ایران است. صرف نظر از هرگرایشی که دارند و یا به صورت مستقل عمل می کنند. عملکرد این فعالین و ارتباط با بدنه، برآیند جنبش اعتراضی کارگران ایران است. حال اگر تحلیلهای درستی که از خارج و یا داخل ایران انجام می گیرد

نتواند تاثیر روشنگرانه ی خود را بر فعالین و طبقه ی کارگر داشته باشد شاهد درجاذدهای بیهوده ای خواهیم بود که کاملاً غیر جنبشی و غیر طبقاتی است. اصرار بر عدم پذیرش نقدهای درست و جدی، یاد آور معیارهای بورژوازیانه است تا ارزشها و اصول بی چون و چرای کمونیستی. هر گونه عمل غیر طبقاتی از جانب گرایش و یا شخص خاصی نسبت به اتفاقات و افراد فعال داخل ایران باعث لطمه خوردن آگاهی کارگران خواهد شد. آگاهی طبقاتی، عنصری است که به قول مارکس بناست شالوده ی هر حرکت رادیکالی باشد. به اعتقاد من نمی توان فعالین کارگری داخل ایران را به اتهام ارتباط - من ارتباط را در وسیعترین معنی اش به کار برده ام که حتی خوانش از روی وب سایتها هم مد نظرمد بوده نه الزاماً ارتباط ارگانیک - با اپوزیسیون مورد بازخواست قرار داد. اما می توان هر گرایش یا شخصی را که باعث می شود عمل کارگری و فرهنگ کار علنی، خصوصیت بی قید و شرط و دموکراتیک طبقه ی کارگر را مخدوش کند مورد نقد و بازخواست قرار داد و مسئولیت چنین انحرافات را به آنها یادآور شد. آنچه جالب توجه است این است که فرهنگ کار علنی به موازات انتظاری که از آن می رود رشد نکرده است. نمونه ی عینی این مسئله تشکلهایی است که با نامهای مختلف در داخل ایران به وجود آمده اند و هنوز هم کم و بیش فعال هستند. کارنامه ی تمامی این تشکلهای در رابطه با تشکل یابی و سازماندهی طبقه ی کارگر آنچنان که باید پربار نیست و یا به راحتی می توان ادعا کرد که کارنامه ی بسیار سبکی است. من سعی ندارم سرکوب بی امانی را که فعالین با آن روبرو اند کم رنگ جلوه دهم و یا وضعیت اقتصادی فعالین کارگری و کارگران را در این وانفسای معیشتی نادیده بگیرم و یا دیگر المانها را لحاظ نکنم. ... اما آنچه قبل از هرچیز طبقه ی کارگر باید از عهد ه ی آن بر بیاید پذیرش بی قید و شرط اصول و معیارهای طبقاتی کارگری است و متعاقب آن به کار بستن آنها. هنوز هم خود تشکلاتی که فعالین کارگری در آن سازمان یافته اند نسبت به اعضای خود با تبعیض رفتار می کنند. مسائلی مسکوت می ماند و گاهی تصمیماتی تحت تاثیر مجادلات شخصی توان و نیروی تشکلهای را پائین می آورد. کما اینکه در طول این چند سال کارنامه ی تمامی آنها خبر از سر درون می دهد. هیچ فعال کارگری نمی تواند بدون درونی شدن معیارهای طبقاتی و بی قید و شرط و انسانی، به آگاه گری و در انجام، به سازمان یابی دست بزند. بودند کسانی که در داخل این تشکلهای تعدادی را متهم (به زعم آنها) به ارتباط با حزب مشخصی می کردند (با استناد به چه



مدارکی سوالی است که هنوز هم مطرح است) و تنها به همین دلیل آنها را فاقد صلاحیت لازم (باز هم به زعم آنها)، برای فعالیت کارگری می دانستند. گویا اپوزیسیون چپ ایران فقط و فقط همان حزب مورد نظر آنان بوده است. و همین افراد این روزها در اروپا در هفته چند بار در تلویزون همان حزب ظاهر می شوند و..... اگر بعضی از فعالین بر این باورند که هر فعال کارگری داخل ایران نباید هیچگونه ارتباطی با اپوزیسیون و افراد مستقل چپ داشته باشند بحثی است دامنه دار و لازم. اما موضع گرفتن و اصرار ورزیدن بر حذف چنین فعالینی، خام دستانه ترین کار ممکن بود که کسانی سعی می کردند به آن جامه ی عمل بپوشانند. بدون شک یکی از معیارهای کارعلنی حفظ امنیت خود و دیگر فعالین است و نهادینه کردن حقانیت و مبارزات کارگری در تشکلهای و حضور داشتن و دامنه زدن به اعتراض علیه نابرابری و مناسبات غلط جامعه ی سرمایه داری به شکل سازمان یافته و با دوام. کنکاش در این امر که آیا فعالین با اپوزیسیون در ارتباط هستند یا نه، و این ارتباط چه اندازه و در چه سطحی است و راه را بر آنها بستن، دغدغه ی فعال کارگری نیست بلکه عملاً دستور کار وزارتخانه ی مشخصی است که ابداً نیازی به مستندات ندارد هیچ، می تواند و عملاً توانسته است فقط با اتهام زدن، هر ناممکنی را ممکن کند.

تاکید میکنم طبقه ی کارگر ایران، فعالین کارگری، هر حزب و یا فرد مستقلی که دغدغه ی طبقاتی دارد باید قویاً خود را از هرگونه ارزش گذاری و معیار بورژوازیانه بپالاید. سهم خواهی از طبقه ی کارگر آب را به آسیاب که خواهد ریخت؟ واقعیات را بزرگ یا کوچک جلوه دادن، به نفع چه کسی خواهد بود؟ مگر نه اینکه تبعیض و نابرابری اساس سیستمی است که با آن به مقابله برخاسته ایم؟ آنچه بهمن شفیق در نقد ادبیات فراخوان و چگونگی کمک مالی به محمود صالحی نوشت، زیر سوال بردن نفس کمک به محمود نبود بل تحلیل درستی بود که به زعم من خود محمود هم با آن موافق بود چرا که اعلام کرد که از فراخوان بی اطلاع بوده است. وضعیت جسمی محمود مطمئناً برای تمامی ما نگران کننده بوده است و خواهد بود چرا که رنج او رنج طبقه ی کارگر است. اما در ادامه کسانی بدون فکر کردن به نوشته یا اصل موضوع در خارج از ایران با نامهای مستعار نوشته هایی را درج کردند که در نوشته ی فعال کارگری ایران بازتاب یافت و از بهمن شفیق با نام زوزه کش فرصت طلب نامبرده شد. این عبارات ضرورت یافتن مطالعات

بیشتری را برای نقد عمیقتر فعالین داخل می طلبد. دست کم در این راستا و برای بهبود بخشیدن به یک ادبیات کارگری بد نیست مقاله ی بی فرهنگی تروتسکی بار دیگر از نظر آنها گزرانده شود. این جملات نیش و کنایه نیست ضرورتی است که اگر فعالین کارگری نتوانند بر آن غلبه کنند برای دیگران و خطاب به طبقه ی کارگر حرفی برای گفتن نخواهند داشت. و عملاً بازی را به جذابیتهای کاذب و ادبیات رنگ و لعاب دار جریانات لیبرالیستی خواهند باخت. چنین خصوصیتی است که راه را هم، بر انسجام هر چه بیشتر و متحدانه ی دیگر جنبشهای اعتراضی با جنبش کارگری بسته است. انسجامی که از روی پلاکاردها پائین بیاید، در جامعه رسوخ کند، دارای ارتباطی زنده و پویا باشد و با دستاوردهایی، دست کم طی چند سال، قابل ارزیابی گردد و برای طبقه ی کارگر به بار بنشیند. اگر فعالین کارگری نتوانند عملاً در درون خانواده ی خود نسبت به رفع تبعیضهایی که بر زنان می رود تاثیر گذار باشند دیگر نمی توانند رهبری طبقه ی کارگر را به دست بگیرند و رسالت تاریخی را ادعا کنند. فعالینی که هنوز نمی توانند ریشه یابی کنند که چرا زن و یا دخترشان در جمعهای خصوصی با روسروی ظاهر می شوند و در صورت تذکر، با طیب خاطر از کنار عبارت "این گونه راحت هستیم" می گذرند، در کجای این نظام زن ستیز ایستاده اند؟ مرد سالاری آنقدر عمیق است که راحتی خود را به جای یک آسوده گی انسانی جا زده است. این وظیفه ی یک فعال کارگری است که حتی در کلام و ادبیات به ریشه یابی چنین نابرابریهایی بپردازد و آبشخور طبقاتی چنین عبارتهای عوامفریبانه را مورد نقد قرار دهد. گذشتن از کنار واقعیتهای عینی جامعه و تبعیضات، سکوت در مقابل چنین پدیده ها و روابطی، مشخصاً رسمیت دادن به خشونت های پنهان (خشونت های آشکار دست کم آشکارند و راه را بر انکار می بندند) است و همین و نابرابریهاست که موجب می شود خیز عظیم سازمان یافته ی طبقه ی کارگر ایران باز هم به تعویق بیفتد. این افراد شاید در مصاحبه های جسته و گریخته شان و یا بر روی وب سایتها چیزی از مردسالاری بنویسند، به آن بتازند و آن را به باد سرزنش بگیرند اما در عمل میان فعالین چپ زن و مردی که پراتیک طبقاتی بری از هرگونه تبعیضی، ملاک تشخیص و داوری آنهاست جایی نخواهند داشت. جنبش رادیکال کارگری ایران و فعالین آن باید معیارها، ارزش ها و ملاک های بی قید و شرط انسانی خود را متبلور کند تا بتواند به رسالت تاریخی خویش جامه ی عمل بپوشاند.



کتاب «بین الملل چهارم»، فصل پنجم

از بنیاد بین الملل چهارم تا تشکیل کنگره دوم جهانی
(۱۹۳۸-۱۹۴۸)

پیمان مونیخ در سال ۱۹۳۸ پیش در آمد کوتاهی بر یک جنگ جهانی جدید بود. طی شش سال متوالی میلیون ها انسان بسیج، اردوبندی و مسلح شدند و از قاره ای به قاره دیگر گسیل یافتند و در یک سلسله نبردهای بیرحمانه به جان یکدیگر افتادند. تضادهای بین قدرت های بزرگ سرمایه داری هنوز بر تضاد میان تمامی سرمایه داری و اتحاد شوروی پیشی داشت به نحوی که کرملین در ابتدای جنگ از طریق پیمانی با آلمان هیتلری همبستگی یافته بود، پیمانی که می رفت تا در عرض دو سال جای خود را به موافقت نامه هائی با دموکراسی های امپریالیستی دهد. و این نوع سازش بود که به نهضت مقاومتین ذات طبقاتی مبهمی بخشید. در جریان جنگ جنبش های توده ای شروع به خارج شدن از حوزه ی کنترل "قدرت های بزرگ" کردند. مستعمرات با استفاده از شکست های پی در پی متروپل ها شروع به قیام کردند. اتحاد شوروی در پایان جنگ منطقه ی نفوذی را در اروپای شرقی اشغال نمود که ماهیت اجتماعی آن تنها در دوران بعدی مشخص گشت. بین الملل سوسیالیست در آغاز جنگ عمداً دست به خودکشی زد و بین الملل کمونیست در سال ۱۹۴۳ بدست استالین منحل گردید. احزاب قدیمی کارگری، احزاب سوسیالیست و کمونیست، که در طول دوره ی جنگ در اردوهای مختلف منقسم گشته بودند با سیاستی هر چه راست گرایانه تر سر از جنگ بیرون آوردند.

بنیاد بین الملل چهارم (برنامه ی انتقالی)

کنفرانس بین المللی جنبش تروتسکیستی بار دیگر در سال ۱۹۳۸، به وقتی که فاشیسم و جنگ بر جهان سایه انداخته بود، تشکیل گردید. این در زمانی بود که قرار دادنامه ی سازش موقتی میان کشورهای سرمایه داری در مونیخ به امضاء رسید. تروتسکی بار دیگر مسأله ی ایجاد بین الملل چهارم را مطرح کرد و متن برنامه ی انتقالی را که برای یک دوره ی کامل پایه ی فعالیت بین الملل چهارم گردید به این کنفرانس عرضه داشت. این کنگره هم چنین یک قطعنامه تحت عنوان "مبارزه ی طبقاتی و مسأله ی جنگ در خاور دور" را، که در آن جنگ چین علیه ژاپن یک جنگ آزادی بخش ملی توصیف شده بود، تصویب نمود و تروتسکیست ها پشتیبانی خود را از مبارزه ی مردم چین اعلام کردند.

در این کنفرانس ما دوباره با این عقیده، که زمان بنیان گذاری بین الملل چهارم هنوز فرانسیده و این امر از جانب توده ها به درستی فهمیده نخواهد شد و غیره برخورد نمودیم، یعنی با استدلالاتی که موجب ردّ این پیشنهاد در سال ۱۹۳۶ گردیده بود و امروز نیز گاه و بیگاه از افواه می شنویم.

تأسیس بین الملل چهارم به هنگام برداشت قدم قطعی در درون جنبش کارگری اعتراضاتی مشابه با آن چه که در زمان های دیگر به قاعده در آمده بود ایجاد کرد. این مشکل در زمان انشعاب از بین الملل دوم و به منظور ایجاد بین الملل سوم نیز پیش آمده بود. به هنگام تأسیس بین الملل سوم اعتراض بر این اساس بود که به مثابه ی حزب کمونیست توده ای تنها حزب بلشویک وجود دارد، که قدرت را نیز در دست دارد. علیه ایجاد بین الملل چهارم موضوع فرونشینی چشمگیر جنبش کارگری و فقدان سازمان های تروتسکیستی با پایه ی توده ای عنوان شد. اما چه کار بایاً کرد تا که شرائط به نحو مساعد جهت ایجاد سازمان های توده ای تغییر یابد؟ نمی توان از پذیرش هرگونه برنامه و سازمان سرباز زد و منتظر ماند تا که واقعیت عینی بر وفق مراد دگرگون شود. در حقیقت اعتراضاتی از این قبیل برای پوشاندن مخالفت با برنامه و ردّ هرگونه مبارزه برای آن در شرائط بسیار دشوار، به کار می روند.

چرا تروتسکی با چنان پافشاری نیرومند عظیمی بر سر این مسأله اصرار می ورزید؟ چرا اصرار وی تا بدان درجه بود که در فصل نهائی برنامه ی انتقالی جدلی آشکار علیه آنان که با اعلام تأسیس بین الملل چهارم مخالف بودند، گنجانده^۱؟ واقعیت امر آن است که برای تروتسکی در وهله ی اول مسأله ی ما پیش از همه و بیش از هر چیز مسأله ی چشم انداز و تداوم سیاسی جنبش می بود. تروتسکی از این که جنبش کارگری بطور اعم- و جنبش ما بطور اخص- وارد به مرحله ای شدیداً دشوار یعنی مرحله ی جنگ امپریالیستی می شد و در جریان این جنگ امکان اعمال فشار بسیار سختی از جانب دشمن طبقاتی و نیروهای فرّار و قدرتمند درون جنبش وجود داشت که قادر می بود سازمان ضعیف الجثّه ی ما را تجزیه و نابود سازد، آگاهی بسیار روشن داشت. با بررسی رخدادهای درون جنبش ما در طول زمان جنگ می توان

۱- "اما شکاکین ساکت نمی مانند و از ما می پرسند: "آیا وقت اعلام وجود بین الملل فرارسیده است؟- و ما به ایشان چنین پاسخ می گوئیم که بین الملل چهارم نیازی به "اعلام" ندارد. این بین الملل وجود دارد و مبارزه می کند."



برنامه ی انتقالی را مطرح کرده بود: "بین الملل کمونیست مبارزه برای نیارهای مشخص پرولتاریا را جانشین برنامه ی حداقل رفرمیست ها و سانتریست ها می سازد و یک دسته مطالبات را که در کلیت خود سازمان دهنده ی طبقه ی کارگرند و مراحل مختلف مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل می دهند، مطرح می کند. هر یک از این مطالبات مبین یک نیاز خاص توده های عظیم است حتی اگر توده ها هنوز آگاهانه به عرصه ی مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا نپیوسته باشند."^۲

برنامه ی انتقالی آن چیزی نیست که بتوان برنامه ی بنیادی بین الملل چهارم نامید. برنامه ی بین الملل چهارم از مجموعه ی دروس مبارزه برای سوسیالیسم از بدو پیدایش جنبش کارگری تشکیل می گردد. در حال حاضر چنین برنامه ای به شکل سندی واحد نوشته نیست اما می توان آن را در متون اصلی (کلاسیک های مارکسیسم، متن چهار کنگره ی اول بین الملل کمونیست، اسناد بنیادی اپوزیسیون چپ و بین الملل چهارم و غیره) جست. در این چهارچوب تاریخی برنامه ی انتقالی مهمترین بخش، بخش سیاسی، برنامه ی بین الملل چهارم را در بر می گیرد که با شروع از سطح آگاهی موجود آنان، در اقدامات عملی شان عنوان می کند تا با آموزش آنان از راه این گونه مبارزات عملی ایشان را به عالی ترین سطح آگاهی که منجر به فتح قدرت می گردد، برساند.

این برنامه شامل یک سلسله شعارهای مطالباتی، دمکراتیک و انتقالی است که با احتیاجات عظیم ترین توده های زحمتکش و منطق رشد مبارزه ی طبقاتی تطابق دارد. کلید این برنامه را شعار حکومت کارگری تشکیل می دهد. به روال کنگره های سوم و چهارم بین الملل کمونیست، این شعار نه به مثابه ی مترادفی برای دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه همچون یک فرمول انتقالی برای حکومت در درون برنامه ی انتقالی به کار گرفته شده است که می باید به اقتضای شرائط سازمانی و در جه ی آگاهی توده ها در نظر آورده گردد. برنامه ای که فاقد چشم انداز حکومت توده های زحمتکش که به که به ضدسرمایه داری بپردازد باشد، برنامه انتقالی نیست.

از زمان تحریر برنامه ی انتقالی اعتبار آن به ویژه در اولین سال های پس از جنگ به اثبات رسید. در این دوره سازمان های سنتی طبقه ی کارگر تحت فشار شرائط مجبور شدند

نتیجه گرفت که اگر تأسیس بین الملل در سال های شروع جنگ اعلام نمی گردید به هرگونه فشار خارجی و نیروی فرار داخلی که در آن زمان بروز یافتند، صدبار بلکه هزار بار بیشتر امکان عمل می داد. در برابر مشکلات حاصل از انزوای ملی و شرائط فعالیت مخفی، چند نفر از مبارزینی، که تحت انواع فشارها قرار داشتند، می توانستند در زندگی سیاسی شان ضرورت دفاع و حفظ سازمان و برنامه ی تعیین شده ی آن در روزهای ما قبل جنگ را نفی نکنند؟ کدامین از ایشان به تعیین برنامه ای که می باید بدان آویخت! ما در شروع این کتاب اهمیت تداوم تاریخی جنبش انقلابی را ذکر کرده ایم. تروتسکی با اعلام تأسیس بین الملل چهارم اساساً قصد تضمین این تداوم را در طول دوره ای پرمخاطره داشت. تأسیس بین الملل چهارم نه "زیاده از حد زود وقت" بلکه دقیقاً به موقع از طریق کنفرانس سال ۱۹۳۸ اعلام گردید. این تصمیم جهت خلق حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی - این نامی است که بین الملل چهارم به خود داده است - خدمت پر مقداری به جنبش کارگری نمود.

اهمیت برنامه ی انتقالی غالباً مورد تأکید قرار گرفته است. این برنامه به پرسش های حاد زیر پاسخ می دهد: چگونه می توان بشریت را از این کابوس بحران ها و جنگ های جهانی و آشوب مداومی که از پنجاه سال به این طرف در آن غلظه می زند، رهانید؟ چگونه می توان گذار به سوسیالیسم را ضمانت کرد؟

برنامه ی انتقالی در آن واحد برنامه ای است برای گردهم آوری کارگران در مبارزه ی آنان برای کسب قدرت و هم برنامه ای است که بلافاصله پس از نیل به قدرت از جانب کارگران به مورد اجراء در می آید.^۱ در دوران صعود سرمایه داری در پایان قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، احزاب سوسیالیست دارای برنامه ای دوگانه بودند: برنامه ی حداکثر که شامل خواست های جامعه ی سوسیالیستی برای دوره ای نامحدود بود، و برنامه ی حداکثر که شامل خواست های جامعه ی سوسیالیستی برای دوره ای نامحدود بود، و برنامه ی حداقل که برای دفاع از خواست های فوری به کار می رفت و حاوی دوره ای نامحدود بود، و برنامه ی حداقل که برای دفاع از خواست های فوری به کار می فت و حاوی یک دسته اصلاحاتی بود که مسأله ی فتح قدرت را پیش نمی نهاد. اما بین الملل سوم در همان سومین کنگره خود هم مفهوم

^۱ - در این باره به مقدمه ی ما بر چاپ جدید این برنامه در سال ۱۹۶۷ رجوع کنید.

^۲ - رساله ای در باره ی تاکتیک.



مارسل ایک و بلاسکو عضو سابق دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا، در بلژیک لئون لوزوال (Leon Lesoil) و ا-لئون (A-Leon)، در یونان پولیوپولوس (Pouliopoulos)، در آلمان ویدلین (Widelin)، از این جمله اند، وگرنه رقم جان باختگان ما در جنگ دوم جهانی سر به صدها و صدها می زند.

اکثر بخش های سازمان در کشورهای اروپایی به طرز اساسی دگرگونی یافتند و رهبریهایی این بخشها با ورود عوامل جوان تقریباً به نحو تام تجدید چهره یافتند.

باید علاوه بر حقایق بالا از قطع رابطه ی سازمانی بخش های مختلف سخن گفت که نتیجه ی اقدامات دولت های بورژوائی بود (سانسور، عدم امکان مسافرت به خارج و غیره). اینگونه اقدامات اکثر بخشهای ما را به یک زندگی محلی و محدود در محیطی پر از فشارهای سیاسی عظیم از جانب ارتجاع و مملو از اخبار و اطلاعات مغرضانه، و دور از هرگونه مرکز بین المللی که قادر به حداقل عملکرد طبیعی باشد، محکوم ساخت.

دبیرخانه ی بین المللی در آمریکا جز با چند کشور وابسته به ارودی "متحدین" نتوانست رابطه برقرار کند (و حتی آن هم نه چندان) و چند سال بعد بود که تشکیل یک دبیرخانه ی اروپایی ما بین بخشهای کشورهای که تحت اشغال نیروهای آلمانی بودند، امکان پذیر گشت.

برغم اینگونه مشکلات خارق العاده ما در سال ۱۹۴۶ به هنگام استقرار مجدد روابط بین المللی دریافتیم که اکثر بخش های سازمان، ماورای تمامی مرزها و جبهه ها، یک خط مشترک عمومی را در مورد نکات اساسی دنبال نموده بودند.

البته این امر عاری از جدالهای درونی و بحران هایی در داخل سازمان های تروتسکیستی نبوده است که عمده ترین شان به قرار زیرند:

(۱) در ایالات متحده شاختمن Shachtman و برنهام Burnham از هنگام شروع جنگ بر اثر فشار عقاید عمومی خرده بورژوازی که نسبت به امضاء پیمان شوروی و آلمان برآشفته بود، موضع ما را در مورد اتحاد شوروی به باد حمله گرفتند. مباحثه ای که بر این اساس شروع شد و مدت هفت ماه به طول انجامید، تمامی مسائل بنیادی از معضلات فلسفه ی مارکسیستی تا مشکلات ساختمان حزب کارگری را در بر می گرفت. یک گرایش خرده بورژوائی، که به دور

بخشی از شعارهای این برنامه را دوباره اختیار کنند. اما این سازمان ها با مراقبت تما از استعمال شعارهای ضدسرمایه داری و شعار حکومت کارگری احتراز جستند. از چند سال پیش، اعتبار این برنامه بار دیگر با بکار گرفتن مفهوم "برنامه انتقالی" از جانب رفرمیست ها و سانتریست ها تأیید شده است اما مقصود این احزاب و گروه ها از این گونه اطلاق لفظ عقیم ساختن این برنامه و معرفی راه ظاهراً جدیدی (و در بطن رفرمیستی) است که گویا گذار سرمایه داری به سوسیالیسم را بدون دگرگونیهای انقلابی ممکن می سازد.

برنامه ی انتقالی با توجه به اهمیت آن نمی تواند و نباید مانند نوشته ای ناملموس در نظر آید. بنیان این برنامه که عبارت از قاعده ی کلی بسیج توده ها در جهت اکتساب قدرت بر اساس یک برنامه ی ترکیبی مطالباتی است نامشخص باقی می ماند اما این مطالبات و ارتباط زنجیری آنها باید هرآینه با شرائط زمانی و مکانی وفق داده شوند.

برنامه ی انتقالی از سال ۱۹۳۸ به بعد صفاف ممیزه ی سه پاره ی جهانی را که انقلاب سوسیالیستی پس از دوران جنگ در آنها ادامه یافت، چنین مشخص می ساخت: بخش دول پیشرفته سرمایه داری، بخش کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، و بخش دول کارگری (در آن زمان تنها یک دولت کارگری وجود داشت که اتحاد شوروی بود).

آزمایش جنگ جهانی

اندکی بیش از وقوع جنگ دبیرخانه ی بین المللی سازمان به آمریکا منتقل شد.^۱

این جنگ تلفات قابل ملاحظه ای برای جنبش ما به بار آورد که پیش از همه قتل تروتسکی چند هفته پس از تحریر "مانیفست" کنفرانس فوق العاده ی (ماه مه ۱۹۴۰) بود.

این جنگ همچنین کشتار دستجمعی بسیاری از مبارزین جنبش کارگری را در کشورهای اروپایی یافت گردید. اگر فقط به ذکر نام چند تن از رفقای رهبر بسنده کنیم در فرانسه

^۱ - برای کسب اطلاع در باره ی این بخش از تاریخ جنبش تروتسکیستی می توان به گزارش فعالیت های سازمان که از طرف دبیرخانه ی بین المللی به دومین کنگره ی جهانی عرضه گردید رجوع کرد. (نشریه ی بین المللی چهارم، شماره ی مخصوص دومین کنگره ی جهانی).



لایتغیر باقی است نام دارد، مخصوصاً شامل جملات زیرین است:

"فرانسه، بدنبال عده‌ی دیگری از ملل اروپائی کوچکتر، در حال تبدیل به یک ملت ستمدیده است[...]. [دمکراسی امپریالیستی] نمی‌تواند از قید فاشیسم "نجات" یابد. این دمکراسی فقط می‌تواند جای خود را به دمکراسی پرولتری بدهد. اگر طبقه‌ی کارگر سرنوشت خود را در جنگ کنونی با سرنوشت دمکراسی امپریالیستی مربوط کند، گرفتار یک سلسله شکست‌های فاحش خواهد گردید[...]. این حقیقت دارد که هیتلر لاف زنانه وعده‌ی استقرار استیلای مردم آلمان بر سراسر خاک اروپا و حتی دنیا را برای "دوره‌ی هزار ساله" داده است. اما به هر تقدیر این چشم انداز با شکوه حتی ده سال بطول نخواهد کشید[...]."

وظیفه‌ی پرولتاریای انقلابی یاری رساندن به ارتش‌های امپریالیستی در خلق یک نوع "موقعیت انقلابی" نیست بلکه مهیاسازی، تقویت و سازماندهی صفوف بین‌المللی خود به منظور مقابله با موقعیت‌های انقلابی‌ای است که به‌جهت فراخواهند رسید و جز این نیز نمی‌تواند بود. نقشه جدید نظامی اروپا تغییری در اعتبار مرام‌های انقلابی و مبارزه‌ی طبقاتی نمی‌دهد. بین‌الملل چهارم از طریق خود جدا نخواهد شد."^۲

(۲) در مورد بخش سازمان در آلمان، یا بطور دقیق‌تر کمیته‌ی مقیم خارج که این بخش را رهبری می‌کرد، ما با انحطاط حقیقتاً فجیع گروهی که بر اثر سالها مهاجرت تضعیف روحیه یافته بود، مواجه بودیم. اولین سند آشکار کننده‌ی تلاشی این سازمان تحت نام سه‌تیز (۱۹۴۱) معروف است. اندیشه‌ی بنیادی این سند عبارت از آن است که فاشیسم یک دوره‌ی جدید تاریخی را تشکیل می‌دهد که جانشین دوره‌ی امپریالیسم گردیده است و با ظهور این دوره بشریت آن چنان به عقب بازگشته است که دیگر به جای آن که در عهد جنگهای جهانی و انقلاب پرولتاریائی قدم بردارد، به دوره‌ی جنگ‌های آزادیبخش ملی و انقلابات دمکراتیک از نوع انقلاب سال ۱۸۴۸ تنزل یافته است!

^۲ - این دو سند در کتاب در باره‌ی جنگ دوم جهانی اثر تروتسکی، انتشارات La Taupe، در صفحات ۱۸۷ تا ۲۶۱ گنجانیده شده‌اند.

شاختمن گرد آمده بود از حزب کارگران سوسیالیست Socialist Workers Party S.W.P. جدا شد تا سازمان جدیدی تشکیل دهد. این سازمان تا هنگام از بین رفتن آن همچنان به فاصله گرفتن روزافزون خود از برنامه‌ی ما ادامه داد.

تمامی این مباحثه در دو کتاب مهم گردآوری شده است که یکی در دفاع از مارکسیسم اثر تروتسکی و دیگری مبارزه در راه بنای یک حزب کارگری نوشته‌ی کانون می‌باشند. به دنبال انشعاب فوق‌الذکر یک کنفرانس فوق‌العاده‌ی بین‌المللی در ماه مه ۱۹۴۰ در آمریکا برگزار گردید که در جریان آن مشی سیاسی و فعالیت‌های انشعابگران محکوم گردید و مانیفست تروتسکی به نام انقلاب پرولتری و دمین جنگ امپریالیسم به تصویب رسید. این مانیفست در ماه مه ۱۹۴۰ یعنی به وقتی که تهاجم هیتلر به هلند، بلژیک و فرانسه بسط پیدا کرده بود، توسط تروتسکی نوشته شد. استالین در این زمان متفق‌بالفعل هیتلر بود. از ذکر این نکته غافل نمانیم که هم‌چنین در این زمان بود که اولین سوء قصد علیه جان تروتسکی بدست عاملین استالین صورت گرفت. در این متن تروتسکی به یادآوری علل فوری جنگ می‌پردازد و مواضع قدرت‌های بزرگ را برملاء می‌نماید و دروغ‌های آنان را درباره "مام‌میهن" و "دمکراسی"، این کلماتی که همواره برای فریب توده‌ها به کار گرفته می‌شوند، افشاء می‌سازد و نقاب از چهره‌ی "تهاجم صلح پرور" هیتلر بر می‌دارد و در عین آن که سیاست و نقش به مسائیل کشور‌های مستعمره (چین، هند، آمریکای لاتین) اختصاص دارد. نقش انواع رهبریهای سوسیال دمکرات، استالینیستی و سانتریستی به طرز مبسوطی در این نوشته برملا گردیده است. فراخوان تروتسکی با دعوت به پشتیبانی از بین‌الملل چهارم و به نبردی که سرنوشت آن سوسیالیسم و یا بردگی است، خاتمه می‌یابد. تروتسکی قریب یک ماه در تاریخ ۳۰ ژوئن مقاله‌ای در باره‌ی اشغال سرتاسری قاره اروپا تا کناره‌های اقیانوس اطلس بدست ارتش آلمان، نوشت، این مقاله که راه ما

^۱ - حزب کارگران سوسیالیست Socialist Workers Party در این زمان بخش بین‌الملل چهارم در آمریکا بود. قانون مصوبه و ورهیس Voorhis در سال ۱۹۴۰ حق پیوستن سازمان‌های کارگری آمریکا به سازمان‌های بین‌المللی را از ایشان سلب کرد. به دنبال این جریان S.W.P. مجبور گردید تا رسماً به عضویت خود در بین‌الملل چهارم خاتمه دهد اما این حزب تا امروز از پیوند مبتحکم خود با برنامه‌ی تروتسکیستی نکاسته است.



است که این رفقا پیش از اقدام به نوشتن سطور فوق دست به تحقیقات لازم نزده اند:

"۲۹- جنبش بین الملل چهارم در جریان جنگ حاضر بیش از هر زمان دیگر دشوارترین و تعیین کننده ترین آزمایش ها را از سر گذرانده است. بر پایه ی اصول انترناسیونالیستی می بایست از یک جانب در برابر خطر سرایت بیماری همه جاگیر ناسیونالیسم و میهن پرستی که در ابتدای امر بر توده ها غلبه یافته بود، و از جانب دیگر در مقابل ترور بورژوازی از خود دفاع کرد.

"تحت شاهد شرائط حاصل از شکست امپریالیسم فرانسه درون کشور فرانسه و در جاهای دیگر، شاهد انحطاط خاصی در سلوک انترناسیونالیستی بعضی از بخش ها و پیش از همه در بخش فرانسه بوده ایم که غالباً از طریق سیاست روزمره ی خود منعکس کننده ی تأثیرات ناسیونالیستی توده های خرده بورژوا، که از شکست اربابان امپریالیست خود شدیداً ناراحت گشته اند، در درون این سازمان بود.

"موضع بخش فرانسه در مورد مسأله ی ملی یعنی نظریه های منتشره از جانب دبیرخانه ی بین الملل چهارم در اروپا که در این زمان منحصراً بدست رفقای فرانسوی اداره می شد، مظهر یک انحراف سوسیال-پاتریوتیک است که می باید یکباره برای همیشه به صورت علنی محکوم و رد گردد زیرا این موضع با برنامه و ایدئولوژی کلی بین الملل چهارم مغایرت دارد.

"به جای تشخیص میان ناسیونالیسم بورژوازی شکست خورده که مانند همیشه بیان کننده ی اشتغالات امپریالیستی آنست، و "ناسیونالیسم" توده ها که بیانی ارتجاعی از مقاومت ایشان در برابر استثمار طلبی امپریالیسم اشغالگر می باشد، رهبری P.O.I شرکت بورژوازی کشور خود را در مبارزه، مترقیانه در نظر آورد و از ابتدای امر از گلیسم فاصله نگرفت و با نسبت خورده و امپریالیسم فرانسه و بورژوازی ممالک مستعمره در یک سطح، رهبری مفهوم کاملاً نادرستی از مسأله ی ملی اتخاذ نمود و توهّمات خطرناکی را درباره ی ماهیت سازمان های ناسیونالیستی رواج داد، سازمان هائیکه نه تنها قادر نبودند به صورت "متحدین" فرضی پروتاریای انقلابی در آیند، بلکه در عمل همچون پیشتازان ضدانقلابی امپریالیسم خود نمودند.

(۳) در فرانسه، دو گروه تروتسکیستی P.O.I و C.C.I تحت فشار دشمن طبقاتی شروع به خروج از مسیر اصلی خود (هر یک در جهتی مخالف دیگری) نمودند. بدنبال مبارزه ی سیاسی درون هر یک از این دو گروه غلبه بر انحرافات که در داخل هر دو بروز یافته بود ممکن گردید و اتحاد تروتسکیست ها با ایجاد P.C.I. (بخش بین الملل چهارم در فرانسه) در ابتدای سال ۱۹۴۴ عملی شد.

گروه "ندای کارگری" (Voix Ouvriere) در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۴۶ در جزوه ای به نام مسائل حزب جهانی انقلاب و بازسازی بین الملل چهارم به خاطر موضع میهن پرستانه ی یکی از گروه های تروتسکیستی در زمان جنگ و تحت این عنوان که بین الملل چهارم در زمان پیوند مجدد جنبش تروتسکیستی فرانسه و ایجاد در سال ۱۹۴۴ از سیاست این گروه انتقادی نکرده است، بین الملل را قاطعانه محکوم قلمداد کرد و در این جزوه چنین نوشته شده است:

"وحدت گروه های مختلف تروتسکیستی (C.C.I، P.O.I و گروه اکتبر) در شروع سال ۱۹۴۴ انجام گرفت. سیاست میهن پرستی افراطی مربوط به سال ۱۹۴۰ با سرور تمام بخشوده و از صفحه ی خاطرات پاک گردید و حتی چنین وانمود شد که همواره کلیه خطوط سیاسی اختیار شده درست و به حق بوده است." (ص ۸)

"[...] بعد از جنگ وقتی که بین الملل چهارم به تصدیق سیاست بخش فرانسه پرداخت روشن بود که این سازمان خود نیز دچار فرصت طلبی است." (ص ۱۰)

اما از بخت بد این رفقا، اظهارات ایشان با واقعیت وفق ندارد. در فوریه سال ۱۹۴۴، یعنی زمانی که آلمان ها فرانسه را هنوز تحت اشغال داشتند کنفرانس اروپای بین الملل چهارم تشکیل گردید که در برنامه ی آن سواى دیگر چیزها دستور روز وحدت مجدد در فرانسه و سازماندهی قرار گرفته بود، این کنفرانس با "سرور تمام" خود چیزی را نبخشود بلکه بالعکس به انتقاد نافذی از مواضع اتخاذ شده ی مذکور دست زد و همین موضع گیری کنفرانس بود که پایه ی وحدت مجدد در فرانسه را ریخت. اسناد کنفرانس اروپا در یک شماره ی مخفی نشریه ی بین الملل چهارم به طبع رسیده اند. ما در اینجا بند ۲۹ از "برنهادهائی در باره ی موقعیت جنبش کارگری و چشم اندازهای رشد بین الملل چهارم" را نقل می کنیم که به مسأله ی بالا مربوط می گردد و به بهترین وجه ممکنه رویدادهای آن زمان را توضیح می دهد. باعث تأسف



نگشتند. این اشتباهات از جانب خود جنبش تصحیح گردیدند. جنبشی که- و این را هرگز نباید فراموش کرد- همواره از درفش بین الملل چهارم به بهای قربانی های چشمگیر دفاع کرده است.

کنگره دوم جهانی

همین که مناسبات بین المللی از نو تثبیت گردید، دبیرخانه ی بین المللی در آمریکا و دبیرخانه ی اروپا متفقاً به تشکیل یک کنفرانس بین المللی درست زدند. این کنفرانس در لهار سال ۱۹۴۶ برگزار شد و دوازده بخش سازمان در آن شرکت جستند. این کنفرانس جنبه ی کنگره ای را به خود گرفت و یک کمیته ی اجرایی بین المللی و یک دبیرخانه ی بین المللی جدید انتخاب نمود. این کنگره همچنین به تعیین جهت سیاسی سازمان پرداخت و به واحدهای جدید رهبری وظیفه ی آماده سازی یک کنگره ی جهانی را محول ساخت. این تصمیمات از جانب بخشهایی که نتوانسته بودند در کنفرانس شرکت کنند، نیز پذیرفته شد. مشی جدید که بر اساس موقعیت جدید جهانی تعیین گردید تکالیف مربوط به تبدیل درونی بخشهای سازمان، که تا آن زمان از گروه های تبلیغی (پروپاگانایست) تشکیل شده بودند، و تبدل آنها را به احزابی وابسته به مبارزات توده ها و هم خواهان رهبری این مبارزات، شامل می گشت. تهیه ی مقدمات کنگره دوم جهانی نزدیک به دو سال طول کشید. این کنگره مبارزه ای شدید برای حفظ مواضع بنیادی را به ویژه علیه گرایشاتی که خواستار تجدید نظر در موضع ما نسبت به ا- ج- ش- س بودند، در بر داشت. کنگره ی دوم جهانی نمای «دگان بیست ما از بوته ی آزمایش جنگ نیرومندتر از پیش بیرون آورده است ولی بدون آن که توانسته باشد موفقیتی در جهت نیل به اهداف خود کسب کند. این کنگره همچنین نشان داد که جنبش های نسبتاً جوان کارگری برخوردارند، نظیر کشورهای خاور دور با آمریکای لاتین. اساسنامه ی جدیدی که از جانب شری منگن عرضه شد به تصویب عمومی رسید.

در دستور روز کنگره ی دوم جهانی مضاف بر ترازنامه ی سازمان از زمان کنگره ی تأسیس آن به بعد، سه نکته ی سیاسی اصلی جای داشت. ابتدا گزارش موقعیت بین المللی در عرض سه سال اول بعد از جنگ جهانی از طرف میشل پابلو ارائه گردید. کنگره بر مسأله ی عدم توازن میان ایالات متحده و بقیه جهان و مسأله ی دشوار تجدید ساختمان در اروپا از یک طرف و در اتحاد شوروی از طرف دیگر و آغاز "جنگ سرد" انگشت گذارد. این کنگره موقعیت جنبش

"به همین گونه، با این که رهبری P.O.I از دیدگاه کاملاً صحیح ضرورت مداخله حزب انقلابی در مبارزه ی توده ها و رهائی دادن اقشار وسیع طبقه ی کارگر از حیطه ی نفوذ زیانبخش ناسیونالیسم، حرکت نمود، با این حال به سازش های خطرناکی در مورد مسائل ایدئولوژیکی و تاکتیکی تن در داد و اصولاً درک نکرد که اولین شرط جلب توده ها در بکار بردن زبان صریح. انقلابی مبارزه طبقه ای انترناسیونالیستی در مقابل زبان مغشوش و خیانت آمیز سوسیال پاتریوتیسم قرار دارد.

"با این حال باید افزود که اگر اقدام به محکوم ساختن انحراف سانتریستی راست گرا برای بین الملل امری ضروری به شمار می آید، بین الملل چهارم باید همچنین با حداکثر نیروی خود انحراف فرقه گرایانه "چپ" را آن گونه که فی المثل از طریق مشی سیاسی C.C.I در فرانسه نمود یافته است محکوم نماید. این گرایش دوم در مورد مسأله ی ملی به بهانه ی حفظ اصول و مبانی مارکسیسم-لنینیسم سرسختانه از تمایز میان ناسیونالیسم بورژوائی و جنبش مقاومت توده ای خودداری کرد.

"فرقه گرایان دقیقاً با محکوم نمودن مبارزه ی توده های کارگر و خرده بورژوا برای منافع روزمره ی خود و بدادن عنوان "ارتجاعی و ناسیونالیستی" به آن به وقتی که این گونه مبارزه علیه امپریالیسم اشغالگر هدایت می گردد، کوششهای انقلابی در جهت پیکار با ایدئولوژی ناسیونالیستی را ناتوان می سازند و خود را قهرماً از مبارزه ی واقعی توده های وسیع جدا می کنند.

"با این همه، انحراف سوسیال-پاتریوتیک مذکور از اوان ظهور خود شدیداً از طریق مقاومت صحیح شالوده ی انقلابی بخش فرانسه و همچنین سایر بخش های سازمان بین الملل خنثی گردید."^۱

توضیح اشتباهاتی که بوقوع پیوست پیش از همه در فشارهای عظیم و غیرقابل قیاس با دوران های صلح نهفته است که بر مبارزین مشتاق به ادامه ی نبرد اعمال می گردید، نبردی که صرفاً لفظی نبود، و این در حالتی که حتی امکان بحث هم بسیار محدود بود. این اشتباهات هر قدر هم که وخیم بودند به صورت اشتباه صرف باقی ماندند و هرگز به خیانت مبدل

^۱ - رجوع کنید به نشریه بین الملل چهارم، شماره ی ۶- ۷، آوریل- مه ۱۹۴۴، صفحات ۸ و ۹.



نخورده باقیمانده است. صفحات چندی از متن بالا نیز وقف احزاب کمونیست گردیده بود که در ضمن آن لغزش بسیار محسوس این احزاب به سمت رفرمیسم در مقایسه با ایام پیش از جنگ تأکید می‌شد. و سرانجام این سند اهمیت بحث در اطراف مسأله ی ا- ج- ش- س در سراسر جهان را مورد بررسی قرار داد و به نظریه های رایج در باب ماهیت ا- ج- ش- س که تحت عناوین "سرمایه دولتی" یا "کلکتیویسم بورکراتیک" ظاهر گشته بودند، پاسخ گفت.

مسأله ی ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی و همچنین مسأله ی دفاع از ا- ج- ش- س پی در پی در درون جنبش تروتسکیستی مطرح شده و به انشعاباتی منجر گشته بود. کنگره ی دوم جهانی خاتمه مباحثات پردامنه ی درون بین الملل چهارم در این باره را نشانه زد. از آن پس مباحثات جدید بر اساس تعریف اتحاد شوروی به مثابه یک "دولت کارگری انحطاط یافته"، به حول دگرگونی های رویداده در این کشور و اهمیت و نتایج آنها از نقطه ی نظر تکالیف سیاسی لازم گردش آغاز کرد. در تمام بحث هایی که بر سر مسأله ی ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی در گرفت اختلافات عمیق متدولوژیک [روش شناسانه] در نحوه ی تجزیه و تحلیل ماهیت دولت ها، جنبش ها و تشکیلات [فرماسیون های] سیاسی بروز نمود. و به دنبال این اختلافات، اختلافاتی همان قدر عمیق در زمینه ی سیاسی ظهور کرد و از این رو بود که غالب کسانی که با مواضع تروتسکیستی درباره ی این مسائل سرجدال داشتند در طول دوره ی "جنگ سرد" تحت عنوان مبارزه برای "دمکراسی" و علیه "توتالیتاریسم" و در مقابله با اتحاد شوروی به طرز کمابیش علنی به اردوی امپریالیسم پیوستند. و قبح ترین نمونه در این زمینه به نظر ما شخص شاختمن می باشد که به حزب سوسیالیست آمریکا ملحق شد و به دفاع از جنگ گذشته امپریالیسم آمریکا علیه ویتنام برخاست.

با نگاهی به گذشته می توان به عیان دید که عملکرد اساسی کنگره ی دوم تأیید مجدد مواضع اصولی تروتسکیسم در برابر آن دسته گرایشات گوناگون فرار بوده است که در جریان جنگ دوم جهانی و بلافاصله پس از آن رخ نموده اند. این یک وظیفه ی مطلقاً ضروری بود اما کنگره نتوانست از آن فراتر رود. رخدادهای بعدی مشکلات و وظایفی بر بین الملل تحمل ساختند که این کنگره بدان نپرداخته بود.

سایر فصول، به ترتیب در شماره های بعدی منتشر می شود.

کارگری و تشدید پیکار طبقاتی را مورد بررسی قرار داد و برای بخش های بین الملل چهارم وظیفه ی دبناله گیری امر تقویت آنها جهت بنا ساختن احزاب توده ای را تعیین نمود. سندی در باب "مبارزه ی خلق های کشورهای تحت استعمار و انقلاب جهانی" از جانب پیرفرانک گزارش داده شده، این سند تأکید می کرد که به سبب موازنه ی جدید قوا میان دولت های سرمایه داری، تقسیمات جدیدی در جهان استعمار در شرف انجام بود و در این امر ایالات متحده جانشین امپریالیست های تضعیف یافته ی دیرین که دیگر قادر به حفظ تسلط گذشته ی خود نبودند، شده بود. اما این سند همچنین سیاست عقب نشینی استراتژیک امپریالیست ها در بخش اعظم کشورهای تحت استعمار و گذار از اشکال قدیمی حکومت مستقیم به اشکال جدید سلطه ی نامستقیم به یاری اقشار مالک بومی را خاطر نشان ساخت. بدینسان کنگره از ابتدا به روشنی بر مشی جدید امپریالیست ها که بعداً "استعمار نو" نام گرفت (اینان علی رغم اختیار مشی مزبور به جنگ افروزی های استعمارگرانه ی خود هرجائی که منافع استراتژیک مطلقاً حیاتی شان ایجاب می کرد، دست زدند)، وقوف یافته بود.

کنگره ی دوم بخش عظیمی- در واقع بخش اساسی- از کار خود را به بحث در اطراف سندی تحت عنوان ا- ج- ش- س و استالینیسم که از جانب ارنست مندل تهیه شده بود، تخصیص داد. گسترش اتحاد شوروی به دنبال پیروزی آن بر فاشیسم آلمان، اشغال چند کشور صورت گرفت بدون آن که ساخت اجتماعی بورژوائی این کشورها تغییری یافته باشند، تمامی اینها مباحثات بیشماری را در همه جا درباره ی ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی برانگیختند. سند حاصل از فعالیت های کنگره تعریف تروتسکی از اتحاد شوروی، یعنی دولت کارگری منحنی، را دوباره تأیید کرد و در عین حال آخرین حد نصاب این انحطاط تا آن زمان را به آن افزود. این سند در عین نمایان ساختن شدت بی سابقه ی تضادهای درون اتحاد شوروی به تجزیه و تحلیل سیاست استالین پرداخت و نشان داد که بورکراسی [شوروی] بیش از پیش نقش مهار مطلق را در برابر پیشرفت اقتصادی ایفا می نماید و چنین نتیجه گرفت که وظیفه انقلابیون در دوران پایان جنگ بر انداختن قدرت بورکراسی است. قسمت مهمی از این سند به مطالعه درباره ی کشورهای "حاشیه شوروی" یعنی کشورهای اروپای شرقی که تحت اشغال ارتش شوروی بودند، اختصاص داشت. این سند در پایان به این نتیجه رسید که ساخت و زیست بورژوائی دولت در این گونه کشورها دست